

اعلامیه حزب حکمتیست

ماشین اعدام جمهوری اسلامی را باید در هم شکست!

اعلامیه حزب حکمتیست

تعرض به دانشجویان، اخراج و محرومیت از تحصیل را محکوم می کنیم!

اطلاعیه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

"مقدسات" نداریم، آزادی بیان و نقد حق پایه ای مردم است!

مقدسات نداریم

در دفاع از بلاگر جوان سیران عربی

صفحه ۷

رحمان حسین زاده

زنان افغانستان؛ از مقاومت روزمره تا نبرد با سرکوبگر

صفحه ۹

هاله طاهری

ترانه 'توهم توطئه'!

میان موعظه داریوش و قیمومت سلطنت طلبان

نه مردم مجرم اند، نه مقدس

صفحه ۱۱

علی جوادی

قصد؛

پایان یک راه

وریا روشنفکر

اعلامیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست به مناسبت

سالگرد کشتار هزاران زندانی سیاسی

رویای پوچ رژیم جنایت، استثمار و غارت برای

بازگشت به آرامش گورستانی دهه شصت

۸۶۹
مستقلی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

۷ شهریور ۱۴۰۵ - ۲۹ اوت ۲۰۲۶

جنگ اقتصادی آمریکا،

هشدار امنیتی رژیم اسلامی

تحریمهای جدید دولت آمریکا تحت عنوان «عملیات طرد اقتصادی» با ابعاد بیسابقه اعلام و وارد مراحل اجرائی شد. این تحریمها برخلاف اهداف اعلام شده مبنی بر "اعمال فشار شدید برای تسلیم جمهوری اسلامی"، سیاستی برای ناتوان و مستاصل کردن جامعه و تشدید فقر و فلاکت عمومی است. این جنگ اقتصادی ادامه جنگ نظامی است و در هر دو حالت تحرک اجتماعی و اعتراضی و حضور جامعه را به حاشیه میراند. جنگ ارتجاعی که هنوز سایه سنگین آن از سر جامعه رها نشده، به جمهوری اسلامی خدمت کرد. ادامه جنگ در "جبهه اقتصادی" و تحریم تجاری، علیرغم تنگناهای اقتصادی که برای رژیم اسلامی ایجاد میکند؛ اما پیامدهای هولناک آن مستقیماً کارگران و مردم محروم ایران را هدف قرار داده است.

هیچ سوی جنگ ارتجاعی آمریکا و اسرائیل و جمهوری اسلامی، به اهداف مورد نظرشان نرسیدند. دورنمای یک "پیروزی" برای طرفین با ادامه جنگ در چشم انداز نیست و شرایط مُعلق جاری بر یک وضعیت برزخی و بن بست در جنگ دلالت دارد. برای آمریکا عدم امکان ادامه جنگ به طرق صرفاً نظامی تا کسب یک پیروزی، بناگزی

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

جنگ اقتصادی آمریکا،

هشدار امنیتی رژیم اسلامی ...

اپورتونیست هموار میکند که روی دوش فقر و فلاکت و بیماری مردم بر سرمایه هایشان بیافزایند. اینجا هم مثل جنگ که هر مخالفی را با چماق "عامل آمریکا و اسرائیل" می‌کوبیدند، پیشاپیش هر نوع اعتراض علیه اوضاع وخیم اقتصادی را به "طراحی آمریکا و اسرائیل و مخالفان جمهوری اسلامی برای اعمال فشار از درون" توضیح داده است.

آمریکا با تشدید تحریمها، فقر و فلاکت و فشار اقتصادی را کشنده تر میکند و جمهوری اسلامی اعتراض به فقر و گرانی را با عنوان "برنامه آمریکا و اسرائیل" سرکوب میکند. کارگران و مردمی که تاکنون تاوان و هزینه جنگ ارتجاعی را پرداخته اند، اکنون میان دو لبه این قیچی خونین گرفتار شده‌اند. با اعلام دور جدید تحریمها، قیمت دلار ۲۰۰۰۰ تومان شد و افزایش جهشی قیمت دلار و طلا به طور مستقیم بر تورم، گرانی کالاها و کاهش قدرت خرید مردم اثر می‌گذارد. این یعنی پول موجود در دست مردم ساعتی بی‌ارزش میشود و توان واقعی قدرت خرید مرتباً کاهش می‌یابد. افزایش نرخ دلار یعنی کاهش ارزش ریال، کاهش ارزش ریال یعنی کاهش ارزش واقعی حقوق ها و دستمزدها، خروجی این سیاست یعنی تشدید فقر و فلاکت و شکافهای طبقاتی از یکسو و افزایش سود سرمایه داران از سوی دیگر.

تحریمهای اقتصادی در سطوح مختلف طی دهه ها اعمال شدند و تشدید آنها تا سیاست "نفت در مقابل نان و دارو"، بخش مهمی از جامعه را بیش از پیش زیر فشار فقر و بیماری خرد میکند اما بعید است تاثیری تعیین کننده بر ماندن و نماندن جمهوری اسلامی بگذارد. رژیم اسلامی در کنار "اقتصاد رسمی" به یک اقتصاد سایه و شبکه های بزرگ قاچاق کالا و انرژی و مواد مخدر متکی است، فاکتوری که مانع از فروپاشی کامل ساختار اقتصادیش شده است.

تحریم اقتصادی یک سلاح کشتار جمعی است. عراق یک نمونه است، تحریم اقتصادی هیچوقت عاملی برای رشد و ارتقای مبارزه سیاسی و اجتماعی نبوده است. هواداران تحریم اقتصادی عمده‌تاً همان هواداران جنگ هستند. همانطور که جنگ نظامی برای سرنگونی جمهوری اسلامی نبود، جنگ اقتصادی نیز برای تسلیم رژیم نیست، بلکه جنگ مشترک دولتهای مرتجع آمریکا و جمهوری اسلامی و هوادارانشان علیه جامعه است.

ما کمونیست ها هیچوقت مخالف تحریم عناصر سرکوبگر رژیم اسلامی، مخالف تحریم فروش تجهیزات سرکوب اعم از وسائل نظامی و تکنولوژی جاسوسی و اطلاعاتی نبوده‌ایم. ما مخالف تحریم تجاری هستیم که دودش مستقیماً به چشم کارگران و مردم محروم میرود. ما این تحریمها را ادامه جنگ ارتجاعی میدانیم و همراه با طبقه کارگر و مردمی که هزینه این تحریمها را بدوش میکشند، خواهان الغای همه تحریمهای تجاری هستیم. قطع جنگ بیدرنگ! لغو تحریمهای تجاری!

سردیر.

۲۸ اوت ۲۰۲۶

اهرم تحریمهای اقتصادی را با همان اهداف جنگ به صدر رانده است.

رژیم اسلامی نیز همراه با تشدید تحریمهای آمریکا به وارد کردن شوک اقتصادی و گرانی بنزین و برق و ارزاق مورد نیاز مردم سرعت بخشیده است. وضعیتی را ایجاد کردند که برای بسیاری خرید نان خشک هم سخت شده است. بازارها مملو از کالا هستند اما پولی و توانی برای خرید وجود ندارد. سیاست تشدید فقر مزمن و دادن سوءتغذیه به مردم، ناتوان کردن جامعه از بهداشت و درمان و تامین بدوی‌ترین نیازها، سلاحی با کارکرد دو منظوره است. از سوئی تشدید فقر و گرانی و دلاریزه کردن کامل هزینه ها با حقوق ریالی، از جیب کارگران و مردم محروم درمیآورند و به حساب سرمایه‌داران میریزند و تحت تحریم عدهای پروارتر میشوند، و از سوی دیگر، فقر مکانیسمی سیاسی برای زمینگیر کردن و زانو زدن مردم و راندن آنها به موقعیت تلاش برای زنده ماندن است. این جنگی صرفاً اقتصادی نیست، جنگی سیاسی هم هست، جنگی علیه مردم و اردوی انقلابی، جنگی علیه جنبشهای ریشه‌دار اجتماعی که علیه وضع موجود بارها بپاخاستند. جنگ نظامی و جنگ اقتصادی بمثابه اجزای یک پروسه واحد، قرار است رفتار رژیم را تغییر و مردم را در پای آن قربانی کند. جنگ نظامی و اقتصادی، هر دو، علیه کارگران و مردم محروم و به بقای رژیم اسلامی خدمت میکند.

برخلاف عده‌ای مالیخولیائی که فکر میکنند فقر شدید موجب "شورش" علیه نظام جنایتکار اسلامی میشود، تشدید فقر و فلاکت عمومی جامعه را تحقیر میکند، توقعات را پائین می‌آورد، حرمت فردی و اجتماعی را بیش از پیش تخریب میکند، فقر آدمها را کوچک و بی‌ارزش میکند، چه بسا آنها را خطرناک و قابل کشتار جلوه دهند. آنوقت با مردمی که توقعاتشان به سطح بقا رانده شده و با سرکوب و فقر شدید انسانیت‌شان انکار شده است، هر رفتاری مجاز شمرده میشود. آنوقت میشود هر ارتجاعی را بعنوان "ناجی" به آنها فروخت تا شاید از وضعیت فلاکت‌بارشان رها شوند. اینکه این اوضاع گرانی و نداری و صفهای طولانی و بی‌برقی و توقف زندگی با واکنش و اعتراض در جامعه منجر میشود، هوش عجیبی نمیخواهد. زمانی سوسیالیسم خرده بورژوازی در فقر "انقلاب" جستجو میکرد و امروز راستهای هوادار حمله نظامی با همان ادله‌ها امیدوارند که گرسنگی و فشار اقتصادی جامعه را منفجر کند و برای آنها "پل پیروزی" بسازد.

تیغ دوله آمریکا- جمهوری اسلامی

تحریمهای آمریکا با تشدید کمبودها و اعمال فشار اقتصادی و معیشتی به مردم، راه را برای سرمایه داران و کثیف‌ترین جناح‌های بورژوازی

مرگ بر جمهوری اسلامی!

ماشین اعدام جمهوری اسلامی را

باید در هم شکست!

گزارش‌های منتشرشده در روزهای اخیر از اعدام دست کم ۱۲ زندانی، گوشه دیگری از کشتار سازمان‌یافته‌ای را آشکار می‌کند که جمهوری اسلامی در زندان‌های سراسر کشور به راه انداخته است. تنها در سحرگاه سه شنبه ۳ شهریور، دست کم پنج زندانی در زندان‌های قزل‌حصار، لاکان رشت، زاهدان و یزد اعدام شدند. برخی از این اعدام‌ها مخفیانه، بدون اطلاع خانواده‌ها و حتی بدون امکان آخرین ملاقات اجرا شده‌اند.

اینها مجموعه‌ای از احکام پراکنده قضایی نیست؛ عملکرد یک ماشین کشتار دولتی است که شبانه روز کار می‌کند. جمهوری اسلامی از نخستین روزهای شکل‌گیری‌اش طناب دار را به زبان رسمی حکومت تبدیل کرد: هرگاه جامعه سخن می‌گوید و اعتراض می‌کند، حکومت طناب را نشان می‌دهد؛ هرگاه مردم به میدان می‌آیند، جلادان به زندان‌ها می‌روند. دستگاه قضایی جمهوری اسلامی "دادگاه" نیست؛ اداره حقوقی سرکوب و قتل دولتی است. حکومت می‌کشد تا فرمانبری تولید کند، اما هر اعدام نفرت عمیق‌تری از تمام نظم اسلامی می‌آفریند.

موج تازه اعدام‌ها را باید در متن دوره جدید جنگ، بحران و تلاش حکومت برای تجدید آرایش سیاسی و امنیتی خود دید. جمهوری اسلامی می‌کوشد آنچه را در برابر جامعه از دست داده است، با سرکوب و اعدام بازپس بگیرد. می‌خواهد بحران بقا در بالا را با ایجاد وحشت در پایین مهار کند، صفوف متزلزل خود را بازسازی کند و شکست‌های سیاسی‌اش در برابر جامعه را اقتدار امنیتی جلوه دهد. بنیان‌گذار این حکومت جنایت و استثمار زمانی گفت: "جنگ نعمت است." برای جمهوری اسلامی، جنگ فقط جدال با رقیب و دشمنان خارجی نیست؛ فرصتی برای تشدید جنگ علیه جامعه نیز هست. حکومت می‌خواهد زیر عنوان "شرایط جنگی" و "امنیت ملی"، اعتراض را "خیانت"، مخالفت را "جاسوسی" و آزادی‌خواهی را "محاربه" بنامد. همان حکومتی که جامعه را به فقر، ناامنی و ویرانی کشانده است، اکنون خود را "ناجی کشور" معرفی می‌کند و مخالفانش را به نام دفاع از آن به دار می‌کشد. ویرانگر در مقام ناجی، جلاد در جایگاه قاضی و متهم اصلی در نقش مدعی‌العموم ظاهر شده است. اما تشدید اعدام‌ها نشانه تثبیت حکومت نیست؛ نشانه دشواری تثبیت آن است.

ما بار دیگر قاطعانه اعلام می‌کنیم: اعدام "مجازات" نیست؛ جنایت است. هیچ دولت، دادگاه، مذهب یا اکثریتی حق گرفتن جان انسان را ندارد. اعدام، قتل عمد و از پیش طراحی شده به دست دولت است؛ همان عملی که اگر فردی مرتکب شود قتل نام می‌گیرد، اما وقتی دولت انجام می‌دهد، قاضی، فقیه، قانون و زندان را به خدمت می‌گیرد تا آن را

"عدالت" بنامد. حکم دادگاه ماهیت قتل را تغییر نمی‌دهد؛ فقط قاتل را صاحب منصب و قدرت می‌کند. "قصاص"، "محاربه" و "افساد فی‌الارض" نیز چیزی جز پوشش شرعی و حقوقی آدمکشی دولتی نیستند.

اعتراض شهروندان اصفهان به اعدام علنی دو تن از معترضان دی ماه، اعتصاب گسترده مردم در دست کم ۱۳ شهر کردستان علیه احکام اعدام پخش‌ان عزیزی و وریشه مرادی، اعتصاب و تحصن بیش از ۱۵۰۰ زندانی قزل‌حصار و گسترش کارزار "سه شنبه‌های نه به اعدام" به ۶۰ زندان نشان می‌دهد که جامعه در برابر این کشتار سر فرود نیاورده است. این اعتراض‌ها صرفاً بیان خشم و انزجار نیستند؛ نیرویی واقعی برای عقب راندن حکومت و نجات جان انسان‌ها هستند.

نقض احکام اعدام سه تن از بازداشت شدگان اعتراضات دی ماه و تعویق شماری از احکام مرگ نشان داده است که هر حکم اعدام لزوماً پایان کار نیست. فشار اجتماعی می‌تواند محاسبات حکومت را تغییر دهد، اجرای احکام را دشوار کند و جان انسان‌ها را نجات دهد. جمهوری اسلامی می‌خواهد هر محکوم را در تنهایی به سوی مرگ ببرد؛ پاسخ جامعه باید تبدیل تنهایی هر محکوم به اعتراض همگانی باشد.

هر اعتصاب، تجمع، تحصن و اعتراضی که سکوت پیرامون زندان‌ها را می‌شکند، هزینه اعدام را برای حکومت افزایش می‌دهد. جامعه‌ای که امروز می‌تواند انسانی را از اعدام نجات دهد، فردا می‌تواند حکومت اعدام را نیز به زیر بکشد.

در این میان، مدافعان اعدام، چه در جمهوری اسلامی و چه در صفوف اپوزیسیون راست و سلطنت طلب، با همه دشمنی‌های ظاهری‌شان در یک منطق سیاسی شریک‌اند: منطق چوبه دار. اعضای سازمان حراست از اعدام‌اند. یکی امروز به نام خدا، شریعت و امنیت حکومت می‌کشد؛ دیگری برای فردای قدرت‌گیری خود وعده دارزدن و تیرباران می‌دهد. اختلافشان بر سر حرمت جان انسان نیست؛ بر سر این است که چه کسی اعدام کند و چه کسی اعدام شود.

کسانی که امروز زیر فشار جامعه گاه می‌گویند "نه به اعدام"، اما هم زمان برای "آخوند"، "چپ"، "مجاهد" یا هر مخالف دیگری طناب آماده می‌کنند، مخالف اصولی اعدام نیستند؛ جلادان بی‌منصبی‌اند که در سودای تحویل گرفتن زندان و دادگاه‌اند. برنامه آنان لغو اعدام نیست؛ تغییر فهرست اعدامیان است. جامعه آزاد با تعویض جلاد ساخته نمی‌شود. ما نه چوبه‌های دار اسلامی امروز را می‌خواهیم و نه چوبه‌های داری را که سلطنت طلبان وقیحانه برای فردا وعده می‌دهند. آزادی از جایی آغاز می‌شود که حق حیات و حرمت انسان، حتی درباره منفورترین متهم و سرسخت‌ترین مخالف، غیرقابل تعرض اعلام شود.

ما کارگران، معلمان، بازنشستگان، دانشجویان، جنبش رهایی زن، خانواده‌های زندانیان و همه مردم آزادی‌خواه را به گسترش مبارزاتی سراسری علیه اعدام فرا می‌خوانیم. اعتصاب، تجمع،

اعلامیه حزب حکمتیست

تعرض به دانشجویان، اخراج و محرومیت از تحصیل را محکوم می‌کنیم!

ابعاد تعرض سازمان یافته رژیم اسلامی به دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف هر روز آشکارتر می‌شود. بنا بر اظهارات رسمی معاون دانشجویی این دانشگاه، در پی اعتراضات دانشجویی اسفند ۱۴۰۴، ۲۳۶ دانشجو به شورای انضباطی احضار شده‌اند، برای ۱۱۵ نفر پرونده تشکیل شده و برای ده‌ها دانشجو احکامی از توبیخ و تعلیق تا اخراج صادر شده است. دانشجویانی به دلیل فعالیت در فضای مجازی تحت تعقیب قرار گرفته‌اند و برخی، علاوه بر اخراج از دانشگاه شریف، به یک تا پنج سال محرومیت از تحصیل در تمام دانشگاه‌های کشور محکوم شده‌اند.

اما "جرم" این دانشجویان چه بوده است؟ اعتراض کرده‌اند، شعار داده‌اند، حکومت و مقدسات ادعایی‌اش را نقد کرده‌اند، در فضای مجازی سخن گفته‌اند، پرچم مورد پسند خود را برافراشته‌اند و حاضر نشده‌اند در برابر خطوط قرمز حکومت سر فرود آورند.

ما تاکید می‌کنیم: اعتراض جرم نیست. عقیده جرم نیست. نقد حکومت و مذهب جرم نیست. تمسخر رهبر، دین و مقدسات ادعایی حکومت جرم نیست. فعالیت سیاسی جرم نیست. اگر برای همه اینها پرونده می‌سازند، این نه از مجرم بودن دانشجو، که از مجرم بودن نظمی حکایت دارد که آزادی را جرم اعلام کرده است. اینها "احکام انضباطی" نیستند؛ احکام سیاسی حکومتی‌اند که می‌خواهد دانشگاه را از محل پرسش و اعتراض به پادگان سکوت و اطاعت بدل کند. احضار، تعهد اجباری، تعلیق، اخراج و محرومیت از تحصیل، ابزارهای یک سیاست‌اند: بالا بردن بهای اعتراض تا دانشجو را وادار کنند میان آینده تحصیلی خود و آزادی سیاسی یکی را انتخاب کند. حق تحصیل حق انسان است، نه جایزه فرمانبری سیاسی.

دانشگاه بدون آزادی، دانشگاه نیست

دانشگاه ملک حکومت، سپاه، بسیج، حراست و دستگاه ایدئولوژیک اسلام سیاسی نیست. دانشگاه باید عرصه کنکاش علمی، آزادی اندیشه، تحقیق، نقد و جدال آزاد افکار باشد. آزادی بیان، آزادی انتقاد، آزادی تشکل، آزادی تجمع، آزادی وجدان و آزادی تحقیق علمی از حقوق پایه‌ای و بی‌قید و شرط انسان‌اند.

دانشجو باید آزاد باشد حکومت را نقد کند، علیه آن شعار بدهد، مذهب را نقد کند، سلطنت را نقد کند، و از هر عقیده سیاسی دفاع کند یا علیه آن سخن بگوید. آزادی‌ای که فقط برای سخن مطلوب حاکمیت مجاز باشد، نام دیگری برای اطاعت است.

برافراشتن پرچم شیر و خورشید نیز نمی‌تواند جرم باشد. ما منتقد

سلطنت و سلطنت طلبی هستیم، سلطنت طلبی را دون شان انسان میدانیم. اما پاسخ به سلطنت طلبی زندان و اخراج نیست، نقد سیاسی و جدال آزاد اجتماعی است. و در عین حال یاد آوری میکنیم، دانشگاه در دوران سلطنت نیز آزاد نبود؛ زیر چکمه دستگاه حکومتی، ساواک و نظم استبدادی قرار داشت، همان‌گونه که جمهوری اسلامی آن را زیر سلطه حراست، بسیج و دستگاه امنیتی خود برده است. تلاش برای بازگرداندن دانشگاه به گذشته سلطنتی، آزادی دانشگاه نیست؛ بازگشت از یک استبداد به استبدادی دیگر است. دانشگاه برای رهایی از چکمه حراست، نیازی به بازگشت زیر چکمه ساواک ندارد.

آزادی دانشگاه نه در احیای نظم پیشین، بلکه در رهایی کامل آن از سلطه حکومت، مذهب، دستگاه امنیتی و هر قدرتی است که می‌خواهد برای اندیشه و سیاست خط قرمز تعیین کند. آزادی یا برای همگان است یا آزادی نیست.

هیچ چیز مقدس و مصون از نقد نیست

اتهاماتی نظیر "توهین به شعائر"، "توهین به مقدسات"، "شعارهای هنجارشکنانه" و "توهین به پرچم جمهوری اسلامی"، پیش از آنکه سندی علیه دانشجویان باشند، کیفرخواستی علیه خود رژیم‌اند.

برای ما چیزی به نام امر مقدس و مصون از نقد وجود ندارد. هیچ عرصه‌ای از زندگی اجتماعی، هیچ عقیده، دین، پرچم، رهبر، پیامبر، امام، کتاب، ایدئولوژی، سنت و نهاد سیاسی بالاتر از انسان و خارج از قلمرو نقد نیست. انسان آزاد است همه چیز را به پرسش بکشد، نقد کند، رد کند و حتی به سخره بگیرد. آزادی بیان دقیقاً آنجا معنا پیدا می‌کند که انسان بتواند آنچه را قدرت "مقدس"، "ملی"، "دینی" یا "غیرقابل تعرض" اعلام کرده است، آزادانه نقد کند.

هیچ حکومتی حق ندارد برای افکار مردم مرز تعیین کند و سپس عبور از آن مرز را "توهین" و "جرم" بنامد. نه مقدسات اسلامی جمهوری اسلامی، نه نمادهای ملی و نه هیچ شخصیت و ایدئولوژی سیاسی دیگری از نقد مصون نیستند. آزادی اندیشه با شکستن همین حریم‌های ممنوعه آغاز می‌شود.

این اصل برای دانشگاه حیاتی است. تحقیق علمی بدون آزادی پرسش، آزادی شک کردن و امکان به چالش کشیدن هر "حقیقت رسمی" معنایی ندارد. علم از شک آغاز می‌شود، نه از تقدیس. دانشگاهی که در آن موضوعاتی ممنوع، عقایدی مقدس و پرسش‌هایی مجرمانه باشند، دیگر دانشگاه نیست؛ شعبه‌ای از دستگاه ایدئولوژیک قدرت حاکم است.

جمهوری اسلامی سوم؛ سرکوب بیشتر برای مهار جامعه‌ای که خواهان رهایی است

تعرض به دانشگاه شریف را نمی‌توان از موقعیت عمومی رژیم و جامعه جدا کرد. آنچه در قالب "جمهوری اسلامی سوم" در حال شکل‌گیری است، صرفاً جابه‌جایی چند مهره در بالای حکومت نیست. رژیمی که در دل جنگ، بحران و کشمکش‌های عمیق اجتماعی قرار دارد، برای حفظ قدرت بیش از گذشته به تمرکز دستگاه حکومتی، گسترش

ماشین اعدام جمهوری

اسلامی را

باید در هم شکست...

تحصن، افشای آمران و مجریان اعدام و فشار هماهنگ داخلی و بین‌المللی می‌تواند اجرای احکام مرگ را متوقف کند و جان انسان‌ها را نجات دهد. از تشکلهای کارگری، نیروهای چپ و آزادی‌خواه و نهادهای مدافع حقوق انسان در جهان می‌خواهیم برای توقف فوری اعدام‌ها و آزادی زندانیان سیاسی، فشار گسترده‌ای بر جمهوری اسلامی وارد کنند.

اعدام فقط یکی از جنایات جمهوری اسلامی نیست؛ یکی از ستون‌های بقای آن است. حکومت اسلامی با زندان، سرکوب و چوبه دار جامعه را در انقیاد نگه داشته است. مبارزه برای برچیدن چوبه‌های دار، بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه برای برچیدن تمام این حکومت است. جامعه آزاد، برابر، سکولار و سوسیالیستی نه جان انسان را می‌گیرد و نه او را تا پایان عمر در زندان نگه می‌دارد. می‌توان دست جلادان اسلامی را بست. می‌توان جان محکومان را نجات داد. می‌توان چوبه‌های دار را برچید. می‌توان حکومتی را که بقای خود را بر مرگ انسان‌ها بنا کرده است، برای همیشه به زیر کشید.

"مجازات" اعدام و حبس ابد باید بی قید و شرط لغو شوند!
تمامی زندانیان سیاسی باید بی درنگ و بی قید و شرط آزاد شوند!
مرگ بر جمهوری اسلامی!
زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
 ۲۶ اوت ۲۰۲۶

تعرض به دانشجویان، اخراج و محرومیت از تحصیل را محکوم

می‌کنیم...

اعدام و دستگیری و تشدید سرکوب متکی می‌شود.

اما سرکوب بیشتر نشانه قدرت جمهوری اسلامی سوم نیست؛ اعتراف آن به وجود جامعه‌ای است که حکم به سرنگون یاش داده است. از همین رو تعرض به دانشجویان شریف فقط تعرض به چند دانشجو نیست؛ بخشی از کشمکش وسیع‌تر حکومت با جامعه‌ای است که می‌خواهد از قید اسلام، استبداد و فرمانبری سیاسی رها شود. دانشگاه یکی از میدان‌های این کشمکش است. حکومت می‌خواهد آن را مرعوب کند، زیرا دانشگاه خاموش بخشی از جامعه خاموش است؛ و این دقیقاً همان جامعه‌ای است که جمهوری اسلامی دیگر در اختیار ندارد.

دانشجوی اخراجی نباید تنها بماند

اعتراض بیش از هزار دانشجو و فارغ التحصیل دانشگاه شریف و نامه اعتراضی ده‌ها عضو هیئت علمی این دانشگاه گامی مهم است. این اعتراض باید گسترش یابد و به جنبشی سراسری علیه اخراج، تعلیق، محرومیت از تحصیل و فضای امنیتی دانشگاه‌ها تبدیل شود.

کارگران، معلمان، زنان، بازنشستگان، استادان و همه نیروهای آزادیخواه در این جدال ذی‌نفع‌اند. تعرض به دانشگاه، تعرض به آزادی کل جامعه است. در برابر سیاست پراکنده کردن و تنها گذاشتن معترضان، پاسخ جامعه باید همبستگی و اعتراض متشکل باشد.

ما خواهان لغو فوری و بی‌قید و شرط تمام احکام اخراج، تعلیق و محرومیت از تحصیل، مختومه شدن کلیه پرونده‌های سیاسی و انضباطی مرتبط با اعتراضات، بازگشت فوری دانشجویان اخراجی و پایان دادن به احضار و تعقیب دانشجویان هستیم. هر دانشجویی که به دلیل فعالیت سیاسی، اعتراض و ابراز عقیده بازداشت یا زندانی شده است باید فوراً و بی‌قید و شرط آزاد شود.

نیروهای امنیتی و دستگاه حراست باید از زندگی سیاسی دانشجویان بیرون رانده شوند. تشکل، تجمع، اعتصاب و فعالیت سیاسی باید آزاد باشد. آزادی بیان و مطبوعات باید بی‌قید و شرط باشد. آزادی عقیده و بی‌عقیدگی باید تضمین شود و تحقیق علمی باید از هرگونه سانسور مذهبی، سیاسی و ایدئولوژیک رها باشد.

جمهوری اسلامی بیش از چهار دهه کوشیده است دانشگاه را اسلامی کند، تصفیه کند، مهار کند و به سکوت بکشانند. موفق نشده است. اکنون جمهوری اسلامی سوم می‌خواهد همان پروژه شکست‌خورده را با پرونده بیشتر، اخراج بیشتر، زندان بیشتر و سرکوب بیشتر تکرار کند. اما تناقض حکومت همین جاست: هرچه بیشتر می‌کوشد جامعه را وادار به سکوت کند، بیشتر نشان می‌دهد که دیگر قادر به تحمیل سکوت نیست. این تعرض را هم باید عقب راند و درهم شکست!

تمامی احکام اخراج، تعلیق و محرومیت از تحصیل باید فوراً لغو شوند!
مرگ بر جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری!

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
 ۲۶ اوت ۲۰۲۶

علیه فقر، علیه گرانی بپاخیزیم!



اطلاعیه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

"مقدسات" نداریم،

آزادی بیان و نقد حق پایه ای مردم است!

سیران عربی بلاگر جوان اهل مهاباد بخاطر یک جمله طنز (تنها مجد ماملی می تواند همزمان مسواک بزند و آواز بخواند) از طرف چند پیج اینترنتی از جمله "دهنگی خانه" و فالورهای این صفحات مورد حمله و خشونت کلامی بیسابقه قرار گرفت. از منظر و نگاه این طیف واپسگرا مجد ماملی در ردیف "مقدسات هنری کرد" قرار دارد و "توهین" به "مقدسات" سزاوار مجازات و عقوبت است.

این محافل عقب مانده و تقدس پندار خشونت کلامی و تهدید جانی این بلاگر جوان را کافی ندانستند و برای دفاع از "حرمت ماملی" دست بدامن رژیم اسلامی شدند و شکایت پیش جنایتکاران پلیس فتا در مهاباد بردند. پلیس فتا و نهادهای امنیتی رژیم هم که از هر منفذی برای سرکوب شهروندان بهره میجویند، بعنوان ناجیان و مدافعان "حافظ حقوق و حرمت هنرمندان در کردستان و فرهنگ کرد"، سیران جوان را بازداشت و تحت فشار قرار دادند.

این واقعه به روشنی نشان می دهد این محافل عقبمانده چه اندازه مفلوک و از جامعه و زندگی واقعی مردم دور و بیگانه اند که برای حفاظت از آنچه خود "حرمت هنر و فرهنگ کرد" مینامند، به پلیس فتا از ارگانهای سرکوب نظام زن ستیز، کارگر ستیز، آزادی ستیز و فرهنگ ستیز اسلامی پناه برده اند. این جماعت دچار اشتباه نشدند، تفاوت اینها با خود پلیس فتا و آخوندهای سلفی ضد زن و ضد فرهنگ میلیمتری است. این محافل با بازداشت سیران، حفاظت از "غرور ملی" جریحه دار شده شان را به شکنجه گران رژیم جمهوری اسلامی واگذار کردند.

مردم آزادیخواه کردستان!

سالتها در آن جامعه برای مردم و نسلهای پبائی "مقدسات" ملی و مذهبی و قومی و طایفه ای و غیره تراشیده شده است. اینها اول امری زمینی و عادی را "مقدس" میکنند، بعد آن را "حوزه ممنوعه" اعلام میکنند و اگر کسی حرفی علیه این وضعیت بزند با چماق سرکوب و تحریک قومی و مذهبی مواجه خواهد شد. هدف این سیاست محدود و ممنوع کردن آزادی بیان و نقد و ابراز وجود است.

مهم نیست سیران چه گفته، مهم نیست من و شما خوشمان می آید یا نه، مهم نیست که به کسی برمیخورد یا نه، او و هر کسی حق دارد با هر شیوه که میخواهد حرفش را بزند. آزادی بیان یک حق پایه ای شهروندان است. آزادی بیان یک گوشه از آزادیهای بیقید و شرط سیاسی و ابراز وجود فردی و جمعی است که هیچ نوع "مقدسات" و "توهین به مقدسات" را برسمیت نمی شناسد. جمهوری اسلامی با سرکوب و اعدام و کشتار سابقه ای چند ده ساله در بستن دهان مردم و

سلب آزادی بیان شهروندان دارد. امروز یک جمله یک زن بلاگر بهانه ای شده تا عده ای مهجور تحت عنوان "طرفدار مجد ماملی و صدای او" همکاری و همصدایی شان با سرکوبگران جمهوری اسلامی را اعلام کنند. پلیس فتا و ارگانهای سرکوب جمهوری اسلامی مرجع هیچ نوع دادخواهی نیستند، آنها قاتلین مردم کردستان و سراسر ایران هستند.

سیران و هر انسان دیگری حق دارد هر پدیده ای را نقد کند، در موردش طنز بنویسد، هجو کند و با هر ادبیاتی که میخواهد خود را بیان کند. مردم آزادیخواه و پیشرو در کردستان به این محافل عقب مانده اجازه نخواهند داد فضای جامعه را با این سیاستهای عهد عتیقی مسموم کنند و همکاری این محافل با پلیس برای سرکوب و بستن دهان شهروندان فراموش نخواهد شد.

حمایت گسترده از سیران، خواست آزادی فوری او و دفاع از آزادی بیان و نقد پاسخ به این اقدام ارتجاعی است. سیران عربی را آزاد کنید!

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

۲۵ آگوست ۲۰۲۶

برنامه های تلویزیون پرتو،

رسانه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست را بطور

زنده از طریق کانال آلترناتیو شورایی در اینترنت

دنبال کنید و به کارگران و دوستانتان معرفی کنید.

آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv/>



میشود و به گردنمان آویزان میکنند، نمیدانیم. اگر در محیط آزاد و انسانی بزرگ شویم و مقدسات و هویت‌های کاذب را به تک تک ما انسانها تحمیل نکنند، با همان هویت مشترک انسانی و به دور از تعصب، حیات اجتماعی و سیاسی و آموزشی و تفریحی را طی میکنیم و سعی میکنیم سرنوشت خود را در دست بگیریم. اما جامعه طبقاتی و منفعت‌های طبقه حاکمه

نمیگذارند این روند طبیعی طی شود. از سن معین و جایی معین، از محیط خانواده تا مدرسه و جامعه در همه کشورها و در ایران هم، عمدتاً هویت ملی و یا مذهبی را به انسان عرضه می کنند و به او می آموزند که تو "روسی" یا "آمریکایی و چینی"، شما "فارسی" یا "کردی" و "ترکی" و یا "شیعه" و "سنی" و "کاتولیک" هستی! از تکلم به زبانهای مختلف آلمانی و فرانسوی و انگلیسی و اسپانیایی و فارسی و یا کردی و ترکی و عربی و ...، پرچم سیاسی میسازند. از نشانه های خاص و فرهنگ و ادبیات و شعر و افراد و اماکن و آواز و لباس متعلق و یا منتسب به بخشهایی از مردم تقدس میسازند. در مقابل این "تقدس تراشی" بی پایه و هویت سازی دست ساز و دلبخواهی بحث ما کمونیست ها این است که اشاعه هویت‌های مذهبی و قومی و جعلی یک معضل اساسی و بیگانگی و دوری انسانها را از هم شکل میدهد. این مفاهیم را بعنوان "مقدسات" به جامعه ارائه می کنند، تا مشکلات اجتماعی و سیاسی جدی بر جوامع فراموش شود. انسانیت بیدار شده و آگاه مبتکرانه و با ابتکار انقلابی لازمست به این روند خرافی ارتجاعی پایان دهد.

در ایران طی حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی شاهد تشدید انواع "تقدس تراشی عصر حجری" و دسته بندی مذهبی و ملی و قومی بوده ایم و شکاف بین آنها تشدید شده است. در این دسته بندی ها تلاش دارند تفرقه و کینه و نفرت را در بین انسانها نهادینه کنند. به خوبی بیاد دارم در مقطع سرنگونی حکومت سلطنتی و انقلاب ۵۷ هویت قومی و هویت ملی و مذهبی و "تقدسات" برگرفته از آنها به اندازه حال حاضر برجسته نبود. مردم خود را بیشتر هم سرنوشت و همگرا و نزدیک به هم می دانستند. در چهار دهه اخیر این شکافها را تشدید کردند و این هویت ها را گسترش دادند و بر گردن مردم آویختند و این چاشنی کشمکش و مطرح کردن شعارهای ارتجاعی در مقابل هم است. طنز تلخ قضیه این است که این هویت‌های کاذب را به عنوان "مقدسات" به خورد جامعه می دهند. یکی هویت مذهبی برایش "مقدس" و دیگری هویت ملی و خاک و سرزمین و محدوده جغرافیایی که در آن زندگی می کند و محدود نگرانه تر عده ای شهرشان برایش "مقدس" می شود. در چهارچوب این هویتها و دسته بندی های جعلی و "مقدسات" ساخته شده نمی توان قدم برداشت. هر حرکتی را "برخی" به عنوان توهین به دیگری حساب میکنند و مبنای کشمکش و جدال و خونریزی می شود و شده است.

مقدسات نداریم

در دفاع از بلاگر جوان سیران عربی

رحمان حسین زاده

بلاگر خوش سلیقه دختر جوان، سیران عربی طنز جالبی را در مورد نحوه خوانندگی "مجد ماملی" آوازخوان شناخته شده در کردستان بیان کرده است. بساط معرکه گیری ناسیونالیسم عقب مانده کرد زیر نام "توهین به خواننده کرد و مقدسات ملی" راه افتاد. جمهوری اسلامی و پلیس "فتا" فضا را آماده دیدند و سیران عربی را دستگیر و تا لحظه نوشتن این یادداشت آزاد نشده است. این واقعه بازتاب وسیعی داشت. در سطح قابل توجهی از خلاقیت و طنزشیرین سیران مبتکر دفاع شده است. ترفند "مقدسات" و در این مورد عقب ماندگی ناسیونالیسم کرد افشاگر شده است. بلاگر جوان از حق طبیعی و اولیه ابراز وجود خود استفاده کرده و لازمست جمهوری اسلامی را تحت فشار قرار داد و خواست "آزادی فوری سیران عربی" بر جمهوری اسلامی را تحمیل کرد. "خرافه مقدسات" ویژه کردستان و ایران نیست، پدیده ای جهانی و مورد نیاز نظم سرمایه و حکومتها و جریانات ارتجاعی ملی و مذهبی در جهت سلب اراده شهروندان جامعه است. لذا جا دارد، مستدل و شفاف ترفند "مقدسات و پرستش آن" را بیش از پیش به نقد کشید. بازتکثیر مطلب قبلاً نوشته شده ام را در این راستا ضروری میدانم.

خرافه مقدسات!

نه تنها در حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی بلکه در دنیای تحت سیطره نظم وارونه سرمایه داری "مقدسات" و "احترام به مقدسات" ابزاری علیه ابراز وجود آزادانه انسانها در ظرفیت فردی و جمعی است. "مقدسات تراشی" نه صرفاً زاده "ایدئولوژی و عقاید آسمانی یا زمینی" بلکه متکی به منفعت زمینی طبقات استثمارگر در هر مقطع تاریخی و در دنیای معاصر در خدمت منفعت کاپیتالیسم که اساسا متکی به هویت سازی وارونه و جعلی مذهبی، ملی، نژادی، جنسی و عشیره ای دست ساز است. نظم حاکم سرمایه داری به تفرقه در صفوف طبقه کارگر و صفوف مردم آزادیخواه نیازمند است. ابزار ایجاد این تفرقه ها در تمام دنیا بیش از هر عامل دیگری، ابتدا تفرقه مذهبی و تفرقه ملی و قومی و جنسیتی است. نظم حاکم به ویژه هویت مذهبی و هویت قومی را ساخته و می تراشد و آنرا به خورد مردم می دهند که زمینه ای برای پراکندگی و دشمنی ایجاد کنند. هیچ یک از شهروندان جامعه با هویت ملی و مذهبی و نژادی و عشیره ای به دنیا نیامده اند. از قبل ملزم به تبعیت از "نهادها، حکومتها، اشخاص و مراجع و رهبران و امامان و سلبریتیهای مقدس نامیده شده ساختگی" نیستند. ما به عنوان انسان و موجود انسانی به دور از هر قید و بندی پا به زندگی و حیات میگذاریم. به طورطبیعی در سرآغاز زندگی چیزی از "مقدسات" هویت‌های کاذبی که بعداً ساخته و پرداخته

مقدسات نداریم

در دفاع از بلاگر جوان سیران عربی ...

کرد. اگر داعیه "مقدسات" و سپس توهین را با روایت مذهب‌یون و ملی‌گرایان و ناسیونالیست‌ها بپذیریم، آنوقت باید دهن همه مردم را ببندیم. چون به زعم آنها هر نقد و طنز و حرف و اظهار نظر کسی می‌تواند توهین به "مقدسات" دیگری تلقی شود. این رفتار و نگرش را نیروهای پیشرو اجتماعی و کمونیست‌ها باید به خودآگاهی توده وسیع شهروندان جامعه تبدیل کنند، نه اینکه خود به توجیه گر "مقدسات و هویت‌های کاذب و توهین به آنها" تبدیل شوند.

۲۸ اوت ۲۰۲۶

**ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست،
مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از
این نظر به مذهب شبیه است. اما بر خلاف
تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال
هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به
ملیت خاصی گروید و یا از آن برید.**

منصور حکمت

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

زنان افغانستان؛ از مقاومت روزمره تا نبرد با

سرکوبگر ...

آینده کل جامعه افغانستان است. طالبان می‌خواهد زنان را خاموش کند تا جامعه را خاموش کند. اما زنان افغانستان نشان داده‌اند که هنوز صدایی دارند. این صدا باید رساتر شود. ما نباید اجازه دهیم در میان صدای جنگ، بمباران، مذاکرات و رقابت قدرت‌ها در منطقه، صدای زنان افغانستان را خفه کنند. هر قدم زنان و جوانان افغانستان به جلو، یک قدم عقب‌نشینی حکومت طالبان زن‌ستیز است. وظیفه ما این است که در کنار آنان بایستیم و اجازه ندهیم این جبهه مقاومت تنها بماند.

۲۷ اوت ۲۰۲۶

دنیا را نگاه کنید و در همین اروپا و در این فضای نسبتاً آزادتر، کاریکاتوری از محمد رهبر مسلمانان کشیدند، بعد انواع تهدیدها و کشمکشها در این کشورها، به بهانه "توهین به مقدسات مسلمانان" در دانمارک و هلند پیش آمد و جریان‌ات اسلامی به میدان آمدند و شاخ و شانه کشیدند. چند سال قبل تروریست‌های اسلامی با بهانه مشابه به دفتر تحریریه شارلی ابدو حمله کردند و متأسفانه دوازده نفر از کارکنان آنرا کشتند. در این شرایط در مورد هر مسأله ای صحبت کنیم به "مقدسات" عده ای توهین شده است. کاریکاتور پیامبر کشیدن توهین به "مقدسات" عده ای است. طنز و نقد شاهان ستمگر ایران توهین به "مقدسات" ناسیونالیسم ایرانی است. صحبت درباره بند و بست سران ناسیونالیسم کرد توهین به "کردها" است. طنز ترکی گفتن توهین به "ترک" هاست. در این دنیای "مقدسات" چیزی که اسارت پیدا می‌کند تحرک و تپش جامعه و انسان است. در این فضای مسموم، نقد و کاریکاتور کشیدن، جوک گفتن، طنز، تئاتر و فیلم و نقد و هجو کردن سمبل‌های مختلف موجود در جوامع به فاجعه تبدیل می‌شود. در جامعه هارمونیک و نرمال و آزاد، زمانی که این "هویت‌های کاذب مقدس" وجود نداشته باشد همه خود را براساس هویت انسانی تعریف می‌کنند. در این شرایط طنز، کاریکاتور و نقد و هجو و غره بعنوان تفریحات شنیده می‌شود و جامعه هم این را می‌پذیرد. در نتیجه هویت ملی و قومی و مذهبی، هویت‌های کاذب و جعلی است که آنها را ساخته اند و به "مقدسات" تبدیل کرده اند تا تفرقه را بین مردم گسترش بدهند.

باید اعلام کرد "مقدسات" نداریم. جامعه ای میتواند آزاد و ایمن باشد که اعلام کند "مقدسات" ندارد. داده های اجتماع را اعم از واقعی یا غیر واقعی در هاله ای از تقدس نیچد و دور آنها خط قرمز نکشد. هر پدیده اجتماعی و فرهنگی و مذهبی و سیاسی را قابل نقد، طنز، هجو و جوک بداند. حول کدها و سمبل‌های ظاهراً "مقدس" خط قرمزی وجود ندارد و با رساترین شیوه باید مورد نقد و هجو و طنز قرار بگیرند و طبعاً مدافعین این خرافه ها به جای نفرت پراکنی و ایجاد تفرقه و تهدید فردی و جمعی در همان ظرفیت سیاسی و فرهنگی و گفتاری و نوشتاری پاسخ دهند. جامعه آزاد جامعه ایست که تحمل شنیعترین حرف‌ها و پاسخ به آن را به دور از تهدید فیزیکی و ایجاد نفرت داشته باشد. پیش شرط اینکار منسوخ اعلام کردن "مقدسات" و مذموم اعلام شدن هر نوع نفرت پراکنی، تهدیدات فیزیکی به بهانه "مقدسات" است.

نکته آخر مرز بین افترا را با طنز و هجو و نقد و کاریکاتور و ... در باره "مقدسات" باید شناخت و به درستی از هم تشخیص داد. افترا به فرد حقیقی و حقوقی ممنوع است و هر قانون نسبتاً پیشرو در دفاع از حرمت شهروندان آنرا ممنوع و قابل تعقیب میداند. اما به بهانه توهین نمیتوان و نباید دامنه ابراز وجود اجتماعی و سیاسی انسانها را قالب زد و محدود

یا کار یا بیمه بیکاری مکفی!

زنان افغانستان؛ از مقاومت روزمره تا

نبرد با سرکوبگر

هلاله طاهری



نسل بعدی زنان نیز اجازه پیدا نمی‌کند برای پر کردن جای آنان آموزش ببیند. طالبان در واقع فقط آینده زنان را نمی‌گیرد؛ بخشی از آینده افغانستان را از بین می‌برد.

پرسش مهم این است: چرا طالبان در این مقطع، بیش از گذشته به سمت رسمی و قانونی کردن این تبعیض‌ها

حرکت می‌کند؟ به نظر می‌رسد پاسخ را باید در دو جهت جست‌وجو کرد؛ یکی در داخل افغانستان و دیگری در پیامی که طالبان می‌خواهد به جهان خارج بفرستد. در داخل، سرکوب زنان فقط سرکوب زنان نیست. طالبان با محدود کردن آزادی آنان، فضای عمومی جامعه را کوچک‌تر و فضای ترس و ارباب را بزرگ‌تر می‌کند. وقتی آزادی بیان، حق کار، حق تحصیل، برابری حقوقی و امکان فعالیت اجتماعی زنان محدود می‌شود، همان فضای سرکوب می‌تواند علیه دیگر اقشار جامعه نیز به کار گرفته شود؛ علیه کارگران، کارمندان، بازنشستگان، دانشجویان، فعالان اجتماعی و هر کس دیگری که بخواهد در برابر سیاست‌های حکومت اعتراض کند. به همین دلیل، حمله به زنان را باید بخشی از پروژه بزرگ‌تر طالبان برای کنترل کل جامعه دید. زن، نخستین میدان این آزمایش است؛ اما هدف نهایی می‌تواند جامعه‌ای باشد که در آن هیچ صدای اعتراضی مجال بلند شدن نداشته باشد.

در سوی دیگر، طالبان باید به جهان خارج نیز پیام بدهد: اینکه بر افغانستان کنترل دارد، می‌تواند جامعه را مهار کند و کشور را برای روابط سیاسی و اقتصادی، قابل پیش‌بینی و "امن" نشان دهد. در شرایطی که افغانستان با بحران اقتصادی عمیقی روبروست و طالبان به گسترش روابط اقتصادی و خروج از انزوای بین‌المللی نیاز دارد، نمایش اقتدار داخلی می‌تواند بخشی از تلاش آن برای تثبیت حاکمیت خود باشد. تلاش طالبان برای گسترش مناسبات با آمریکا و تماس‌های محدود دولت ترامپ با این حکومت را نیز می‌توان در همین چارچوب دید. طالبان را آمریکا برسر کار برگرداند و بدون دلارهای ارسالی آمریکا دوام نیاورد، هرچند دولت ترامپ وانمود میکند که تاکنون از عادی‌سازی روابط با طالبان رسماً سخن نگفته است. اما این تصویر از "ثبات" بر شانه‌های جامعه‌ای ساخته می‌شود که بخش بزرگی از آن زیر فشار فقر، سرکوب و محرومیت قرار دارد؛ و بیش از همه، زنان هزینه آن را می‌پردازند.

یکی از نمونه‌های تازه این روند، فرمان شماره ۱۸ درباره جدایی قضایی زوجین است که در ۱۴ مه ۲۰۲۶ در روزنامه رسمی وزارت عدلیه طالبان منتشر شد. این فرمان در چارچوبی عمیقاً نابرابر و

آنچه امروز دولت طالبان در افغانستان بر زنان و دختران این کشور تحمیل می‌کند، مرا به یاد نخستین سال‌های حاکمیت جمهوری اسلامی ایران و دهه سیاه پس از به قدرت رسیدن خمینی در سال ۱۳۵۷ می‌اندازد؛ دورانی که حکومت تازه تأسیس اسلامی، جنگ با زنان را یکی از نخستین میدان‌های تحکیم قدرت خود قرار داد. هدف رژیم، نخست با تحمیل حجاب اسلامی و در ادامه با درهم‌شکستن استقلال زنان، تبدیل نابرابری و فرودستی آنان به نظم حاکم بر جامعه بود؛ پروژه‌ای که از همان آغاز با مقاومت زنان روبه‌رو شد و هرگز نتوانست آن‌گونه که حکومت می‌خواست به سرانجام برسد. امروز طالبان نیز با همان منطق، اما در شرایط و با ابزارهای خاص خود، زنان افغانستان را هدف گرفته است. این سیاست تازه‌ای نیست. از نخستین روز بازگشت طالبان به قدرت در سال ۲۰۲۱، دختران از ادامه تحصیل محروم شدند، زنان به تدریج از محیط کار کنار گذاشته شدند و حضور آنان در تمام عرصه‌های اجتماعی، رفت‌وآمد، آموزش، اشتغال و فعالیت سیاسی روزبه‌روز محدودتر شد و جهنمی از زندگی برای زنان و جوانان باقی گذاشته است. اکنون این سیاست سرکوب نه‌تنها ادامه دارد، بلکه طالبان می‌کوشد آن را بیش از گذشته در قالب فرمان‌ها و مقررات رسمی، به یک نظام دائمی و سیستماتیک تبعیض و کنترل تبدیل کند. در اوت ۲۰۲۶، یونیسف اعلام کرد که بیش از ۲۰۶ میلیون دختر افغانستانی از سال ۲۰۲۱ از تحصیل در دوره متوسطه محروم شده‌اند و افغانستان همچنان تنها کشور جهان است که در آن آموزش متوسطه و عالی عملاً برای دختران و زنان بسته است.

اما این فقط آغاز ماجراست. طالبان با محروم کردن دختران از تحصیل، در واقع آینده جامعه افغانستان را نیز هدف گرفته است. تحلیل تازه یونیسف هشدار می‌دهد که اگر این محدودیت‌ها ادامه یابد، افغانستان تا سال ۲۰۳۰ ممکن است حدود ۲۰ هزار معلم زن و ۵۴۰۰ نیروی زن در بخش سلامت را از دست بدهد. در مدت کوتاهی تعداد معلمان زن در آموزش ابتدایی نیز بین سال‌های ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۴ بیش از ۹ درصد کاهش یافته است. این یعنی مسئله فقط این نیست که یک زن از کار محروم می‌شود یا یک دختر از مدرسه بازمی‌ماند. وقتی زنان از آموزش، درمان، آموزش‌وپرورش، خدمات اجتماعی و بخش‌های مختلف زندگی اقتصادی حذف می‌شوند، کل جامعه آسیب و روبه فروپاشی می‌رود. افغانستان در حال از دست دادن نسلی از پزشکان، پرستاران، ماماها، معلمان و متخصصان زن است؛ در حالی که همزمان

زنان افغانستان؛ از مقاومت روزمره تا

نبرد با سرکوبگر ...

باعث پیچیدگی ها و محدودیتهای شدید در مسیر قضایی برای یک طلاق حتی ساده برای زن میگردد و تبعیض سیستماتیک را قانونا و در عمل نهادینه میکند. طوری که مرد یک‌جانبه از حق طلاق برخوردار و زن باید هفت خان رستم را برای دستیابی به آن طی کند. این همان نقطه‌ای است که باید به آن توجه کرد: طالبان فقط نمی‌خواهد زنان را در خیابان، مدرسه یا محیط کار محدود کند؛ می‌خواهد اختیار زن را در خصوصی‌ترین عرصه زندگی، یعنی خانواده و تصمیم درباره زندگی مشترک، نیز تحت کنترل خود قرار دهد. وقتی قانون به جای حمایت از زن در برابر خشونت و اجبار، خروج او از یک رابطه خشونت‌زا را دشوارتر می‌کند، دیگر نمی‌توان از یک سلسله "محدودیت اجتماعی" سخن گفت. اینجا با یک ساختار حقوقی و سیاسی مواجهیم که تبعیض را به بخشی از زندگی روزمره تبدیل می‌کند.

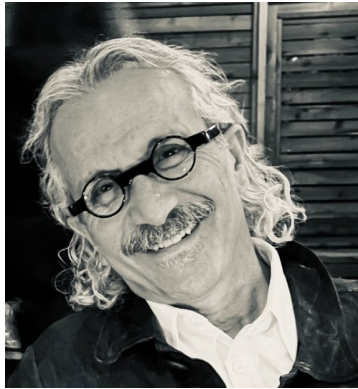
با وجود این همه فشار، زنان افغانستان تنها قربانیان این رژیم ضدبشری نیستند؛ آنان به یکی از مهم‌ترین جبهه‌های مقاومت در برابر طالبان تبدیل شده‌اند. اعتراض‌های خیابانی زنان، مقاومت دختران برای ادامه تحصیل، آموزش‌های زیرزمینی و آنلاین و تلاش زنان برای حفظ حضور اجتماعی و اقتصادی، نشان می‌دهد که طالبان نتوانسته است جامعه را آن‌گونه که می‌خواهد به قرن‌ها قبل برگرداند. اعتراض‌های هرات نمونه روشنی از این واقعیت است. در روزهای ۶ و ۷ ژوئن ۲۰۲۶ دست‌کم ۳۰ زن در هرات به اتهام نقض مقررات پوشش بازداشت شدند. در ۹ ژوئن، ساکنان منطقه جبرئیل در اعتراض به این بازداشت‌ها تجمع کردند و نیروهای طالبان به آنان متوسل به زور و تیراندازی شدند. یوناما تأیید کرده است که دست‌کم یک پسر بر اثر تیراندازی کشته و شماری دیگر زخمی شدند و گزارش مرگ فرد دیگری نیز در دست بررسی قرار گرفت. این حادثه را نباید فقط به عنوان نمونه دیگری از خشونت طالبان دید. اهمیت آن در این است که نشان می‌دهد اعتراض از دل همین جامعه سرکوب‌شده در حال شکل گرفتن است. زنانی که بازداشت می‌شوند، دخترانی که از تحصیل محروم شده‌اند و جوانانی که در برابر این وضعیت می‌ایستند، به طالبان هشدار می‌دهند که جامعه افغانستان قرار نیست برای همیشه زیر فرمان و اراده این حکومت زندگی کند.

زنان افغانستان از یک نقطه قوت جغرافیایی نیز بهره‌مند هستند. آنها در همسایگی کشوری زندگی می‌کنند که زنان آن نزدیک به پنج دهه با حجاب اجباری، آپارتاید جنسی و سرکوب دولتی مبارزه کرده‌اند. جمهوری اسلامی با وضع قانون، فرمان، گشت، زندان، تهدید و

خشونت تلاش کرد زنان ایران را به عقب براند؛ اما نتوانست مبارزه آنان را متوقف کند. در خیزش انقلابی ۱۴۰۱، جنبشی که به "زن، زندگی، آزادی" در جهان معروف شد، نشان داد که مقاومت زنان می‌تواند از مرزهای یک کشور عبور کند. زنان در ایران نشان دادند که حتی وقتی حکومت همه ابزارهای سرکوب را در اختیار دارد، مقاومت جمعی و روزمره می‌تواند حاکمیت ظاهری آن را به چالش بکشد. زنان عملاً لوگوی اسلامی را که سال‌ها بود جمهوری اسلامی در منطقه به آن فخر می‌فروخت، پایین بکشد. حجاب‌ها در هوا سوختند و دختران و پسران در حلقه‌های بزرگ، آپارتاید جنسی را به خاک سپردند. عظمت دینداری رژیم فرو ریخت. این تجربه برای زنان افغانستان اهمیت زیادی دارد. هر دختری که با وجود ممنوعیت به دنبال راهی برای ادامه تحصیل می‌گردد، هر زنی که در برابر حذف شدن از جامعه مقاومت می‌کند، هر اعتراضی که در خیابان شکل می‌گیرد و هر جوانی که در کنار زنان می‌ایستد، بخشی از جبهه‌ای است که در برابر خشونت سیستماتیک طالبان شکل گرفته است. و پیروزی از آن آنهاست. هر قدمی که زنان و جوانان افغانستان به جلو برمی‌دارند، اگر با حمایت گسترده جامعه افغانستان و افکار عمومی جهان همراه شود، می‌تواند یک قدم طالبان را به عقب براند. این همان درسی است که مبارزات زنان ایران به ما آموخته است: حکومت‌های مستبد شکست‌ناپذیر نیستند. آنچه آنان را قدرتمند نشان می‌دهد، پراکندگی، سکوت و بی‌خبری جامعه است. هرچه مقاومت گسترده‌تر، پیوسته‌تر و سازمان‌یافته‌تر شود، هزینه سرکوب برای حکومت افزایش می‌یابد و قدرت پوشالی آن بیشتر به چالش کشیده می‌شود.

امروز این مسئله اهمیت بیشتری پیدا کرده است. خاورمیانه درگیر یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های خود است و جنگ، رویارویی دولت‌ها و خطر گسترش ویرانی در منطقه، بخش بزرگی از توجه افکار عمومی جهان را به خود مشغول کرده است. در چنین شرایطی، طالبان از فضای بحران استفاده کرده و تعرض به حقوق زنان افغانستان در میان انبوه اخبار جنگ و سیاست خارجی را پیش می‌برد. اما نباید اجازه دهیم چنین اتفاقی بیفتد. جنگ و بحران نه‌تنها نباید مبارزه زنان را به حاشیه براند، بلکه باید ما را نسبت به سرنوشت آنان حساس‌تر کند. تجربه همه جوامع بحران‌زده نشان داده است که در شرایط جنگ و ناامنی، زنان و اقشار ضعیف‌تر بیش از دیگران در معرض خشونت و فشار قرار می‌گیرند. بی‌توجهی جامعه جهانی به این وضعیت، دست حکومت‌هایی چون افغانستان و ایران را برای تشدید سرکوب بازتر می‌کند. اجازه ندهیم زنان افغانستان زیر آوار جنگ گم شوند.

امروز وظیفه ما روشن است. باید از مبارزات هر روزه زنان و دختران افغانستان وسیع و پیگیر حمایت کنیم. اعتراض‌های آنان باید دیده و شنیده شود؛ صدای دختران محروم از تحصیل باید به گوش جهان برسد؛ سرکوب زنان باید افشا شود و تلاش طالبان برای عادی‌سازی این تبعیض نباید پذیرفته شود. مسئله زنان در افغانستان فقط مسئله زنان نیست. این مبارزه، مبارزه‌ای برای آزادی، برابری، حرمت انسانی و



اسلام سیاسی و حکومت اسلامی جنگیده یا توده‌ای و محور مقاومتی که ضد آمریکایی‌گری خمینی را نشانه ترقی دانسته است؟

ترانه به این پرسش‌ها پاسخ نمی‌دهد. اگر پاسخ دهد، این "ما" یکپارچه فرو می‌ریزد و طبقات، دولت‌ها و جنبش‌های اجتماعی از زیر آن بیرون می‌آیند. آن‌گاه

دیگر نمی‌توان تاریخ را با چند صفت اخلاقی توضیح داد. موعظه باید جای خود را به سیاست و جدال و کشمکش جنبش‌های اجتماعی بدهد.

کسی که فرمان اعدام صادر می‌کند و کسی که پای چوبه دار می‌رود، در ساختن فاجعه سهم یکسان ندارند. هنگامی که همه مقصر اعلام شوند، مجرم اصلی به سادگی در میان جمعیت گم می‌شود. "تقصیر همه" معمولا "محترمانه‌ترین" و در عین حال کریه‌ترین شکل تبرئه صاحبان قدرت است.

فرهنگ مردم یا فرهنگ طبقه حاکم؟

نگاه حاکم بر این ترانه، نسبیت فرهنگی به معنای دقیق کلمه نیست. نسبیت فرهنگی می‌گوید این فرهنگ مردم است و باید محترم شمرده شود. ترانه می‌گوید این فرهنگ مردم است و باید محکوم شود.

یکی سنت را تقدیس می‌کند، دیگری مردم را به خاطر آن سنت ملامت. اما هر دو در یک خطای بنیادی شریک‌اند: فرهنگ را از قدرت حاکم، طبقه، دولت و تاریخ جدا و به "خاصیت طبیعی" جامعه تبدیل می‌کنند. این اشتراک را می‌توان در مسئله حجاب به روشنی دید. نسبیت‌گرایی فرهنگی می‌گوید حجاب جزئی از فرهنگ این "جامعه اسلامی" است و زنان خود آن را می‌خواهند. ملامت‌گر فرهنگی می‌گوید جامعه‌ای که حجاب را پذیرفته، عقب مانده و مسئول وضعیت خویش است. اما اگر حجاب واقعا انتخاب طبیعی و فرهنگ آزاد مردم بود، جمهوری اسلامی برای تحمیل آن به قانون کیفری، پلیس، زندان، گشت ارشاد، بسیج، اخراج از دانشگاه، محرومیت شغلی و دوربین تشخیص چهره نیاز نداشت. هیچ حکومتی برای وادار کردن مردم به کاری که خود آزادانه خواهان آن‌اند، "گشت ارشاد" تشکیل نمی‌دهد.

واقعیت این است که حجاب و دور انداختن آن، دو سلیقه درون یک "فرهنگ ملی" نیستند؛ پرچم دو جنبش متخاصم‌اند. یکی انقیاد زن را نمایندگی می‌کند و دیگری آزادی او را. اینجاست که حکم مارکس نه به صورت یک آیه محفوظ، بلکه همچون نتیجه خود

واقعیت ظاهر می‌شود: طبقه‌ای که وسایل تولید مادی را

ترانه 'توهم توطئه'؛ میان موعظه داریوش و

قیمومت سلطنت طلبان

نه مردم مجرم‌اند، نه مقدس

علی جوادی

ترانه تازه داریوش، "توهم توطئه"، به سرعت از محدوده موسیقی بیرون رفت و به صحنه یک جدال سیاسی تبدیل شد. یک طرف آن را آینه‌ای در برابر جامعه‌ای می‌داند که مسئولیت شکست‌های خود را نمی‌پذیرد و پشت هر حادثه دستی پنهان می‌جوید. طرف دیگر می‌گوید این ترانه، مردم زخم خورده را به جای حکومت، سرکوبگران و قدرت‌های خارجی روی صندلی اتهام نشانده است.

اما هر دو سوی این جدال بخشی از حقیقت را می‌بینند و بخش مهم‌تری را پنهان می‌کنند. یکی جامعه را بیماری می‌بیند که باید روی تخت "روانکاو ملی" بخوابد؛ دیگری آن را "ملتی مقدس"، همیشه برحق و همواره قربانی توطئه دیگران معرفی می‌کند. یکی تاریخ را به خلق و خوی "ایرانی" تقلیل می‌دهد و دیگری آن را محصول اتاق‌های مخفی واشنگتن و لندن می‌داند.

در هر دو روایت، جامعه واقعی ناپدید می‌شود: جامعه‌ای طبقاتی، متشکل از جنبش‌های اجتماعی در نبردی گاه آشکار و گاه پنهان، زیر فشار دستگاه‌های عظیم تولید ایدئولوژی و مهندسی افکار عمومی طبقات حاکم، اما برخوردار از توان مقاومت، سازمان‌یابی و تغییر جهان.

نزاع واقعی برسر این نیست که "ایرانیان" باید خود را سرزنش کنند یا بستانند. مسئله این است که چه طبقات و جنبش‌هایی افکار جامعه را شکل داده‌اند، چه نیروهایی لحظات تاریخی را به تصرف خود درآورده‌اند و چرا جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی و سوسیالیسم در مواقع بسیاری شکست خورده است.

محاکمه یک "ما"ی خیالی

در ترانه داریوش یک ضمیر کوچک بار تمام تاریخ را بر دوش می‌کشد: "ما". این "ما" بدگمان است، دشمن می‌سازد، مسئولیت نمی‌پذیرد، به موفقیت دیگران حسادت می‌کند و خطاهایش را تکرار می‌کند. گویا از بالای جامعه تا پایین آن، همه اعضای یک شخصیت جمعی‌اند؛ شخصیتی به نام "ملت ایران" با عادات و عیوبی مشترک.

اما این "ما" دقیقا کیست؟ کارگر اعتصابی یا سرمایه‌دار و دولتی که خواهان سرکوب اعتصاب است؟ زن معترض یا مامور حجاب؟ زندانی یا بازجو؟ تحریم‌کننده یا قربانی تحریم؟ مخالف جنگ یا کسی که آزادی را در بمباران شهرها جستجو می‌کند؟ کمونیست کارگری که علیه سرمایه،

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

ترانه "توهم توطئه"؛ میان موعظه داریوش و

قیمومت سلطنت طلبان

نه مردم مجرم اند، نه مقدس ...

در دست دارد، ابزار اصلی تولید و توزیع افکار را نیز در اختیار می گیرد. فرهنگ غالب، نه معدل بی طرف سلیقه های مردم، بلکه فرهنگی است که مناسبات مادی و قدرت طبقه حاکم آن را از طریق دولت، آموزش، رسانه، مذهب و نهادهای اجتماعی به اخلاق رسمی و "عقل متعارف" جامعه بدل می کند.

اما "غالب" به معنای "تنها" یا "پذیرفته شده از سوی همه" نیست. اگر چنین بود، مقاومت و انقلاب ناممکن می شد. در برابر فرهنگ مردسالاری، فرهنگ آزادی و برابری زن ساخته می شود؛ در برابر قدرت سرمایه داری، همبستگی کارگری؛ در برابر مذهب، سکولاریسم و جنبش مذهب زدایی؛ و در برابر ناسیونالیسم، جهان گرایی انسانی. فرهنگ و اخلاقیات حاکم و مسلط، فرهنگ واحد جامعه نیست؛ جامعه صحنه کشمکش طبقاتی و افقهای متمایز جنبشهای اجتماعی است. جنبشهای رادیکال با فرهنگ آوانگارد و آلترناتیو، علیه فرهنگ مسلط کنونی اند.

مردم مقدس نیستند، اما بیمار هم نیستند

کمونیسم کارگری مردم را تقدیس نمی کند. جمعیت می تواند فریب بخورد، زیر پرچم ارتجاع بسیج شود، برای رهبری ارتجاعی کف بزند و حتی به زنجیرهای خود رای بدهد. اکثریت مترادف حقیقت نیست و صندوق رای نیز دستگاه تبدیل خرافه به آزادی نیست. اما از این واقعیت نمی توان به وجود یک ذات عقب مانده یا روان بیمار ملی رسید.

سوال جدی فقط این نیست که مردم چرا اشتباه کردند. باید پرسید در چه شرایطی، زیر نفوذ کدام نیروها، با چه امکاناتی و در غیاب کدام بدیل سیاسی به یک جنبش معین اعتماد کردند. کدام نیرو مدرسه، مسجد، رسانه، پول، سازمان و رهبر شناخته شده در اختیار داشت؟ کدام نیرو سرکوب یا به حاشیه رانده شد؟ کدام جنبش توانست قدرت اجتماعی خود را به رهبری سیاسی تبدیل کند؟ توده مردم، یک طبقه و یک جنبش واحد نیستند. میلیون ها نفر ممکن است هم زمان به خیابان بیایند، اما برای اهداف متفاوت. اهمیت یک تحول تاریخی فقط در شمار شرکت کنندگان آن نیست؛ در این است که کدام جنبش قادر می شود بر اعتراض عمومی مهر سیاسی خود را بکوبد.

توطئه اندیشی را چه کسی تولید می کند؟

ترانه در تشخیص وجود توطئه اندیشی کاملاً بیراه نمی گوید. بخش بزرگی از فرهنگ سیاسی ایران هر شکست را به نفوذ، هر اختلاف را به خیانت و هر منتقد را به عامل دشمن نسبت می دهد. اما این ذهنیت از ژن ایرانی بیرون نیامده است. حکومت سلطنت در گذشته و جمهوری

اسلامی امروز از بزرگترین کارخانه های تولید توطئه اندیشی بوده اند. جمهوری اسلامی اعتراض را کار دشمن، اعتصاب را پروژه خارجی، آزادی زن را تهاجم فرهنگی و هر بحران ساخته خود را محصول بیگانه معرفی می کند. حکومتی که اطلاعات را پنهان می کند، رسانه را می بندد، دروغ را رسمی می سازد و سیاست را پشت دیوارهای امنیتی پیش می برد، بی اعتمادی و شایعه تولید می کند.

راه مبارزه با توطئه اندیشی موعظه اخلاقی برای مردم نیست. آزادی اطلاعات، رسانه مستقل، حزب، شورا، تشکل کارگری و دخالت مستقیم انسان ها در سیاست، زمینه شایعه و دست های نامرئی را محدود می کنند. کسی که در تشکل خود تصمیم می گیرد و نتیجه تصمیمش را می سنجد، کمتر محتاج افسانه هایی است که جهان را از پشت پرده و دست های پنهان توضیح می دهند.

مهندسی افکار عمومی؛ صنعت ساختن رضایت

افکار عمومی جمع جبری عقاید شخصی افراد نیست. حکومت ها، طبقات، رسانه ها، نهادهای مذهبی و قدرت های خارجی برای ساختن آن سازمان و بودجه هنگفت دارند. و این دقیقاً یکی از حلقه های غایب در "توهم توطئه" است. وقتی بدگمانی، دشمن سازی، رهبرپرستی یا تکرار خطاهای سیاسی به خصلت های یک "ما"ی جمعی نسبت داده می شوند، این پرسش کنار گذاشته می شود که چه نیروهایی این افکار و الگوهای رفتاری را تولید و بازتولید کرده اند. جامعه در خلا فکر نمی کند. آنچه ترانه داریوش به صورت عادت و منش مردم تصویر می کند، خود در میدان یک نبرد عظیم سیاسی و ایدئولوژیک شکل گرفته است. نقد توطئه اندیشی بدون نقد دستگاه هایی که هر روز دشمن، قهرمان، ترس، امید و "حقیقت" مطلوب خود را تولید می کنند، معلول را به جای علت روی صندلی اتهام می نشاند.

جمهوری اسلامی با مدرسه، مسجد، صدا و سیما، سانسور، زندان و پرونده سازی، اخلاق و دشمن مطلوب خود را تولید می کند. رسانه های وابسته به دولت های غربی نیز فقط خبر منتقل نمی کنند؛ چهره انتخاب می کنند، صداها را بزرگ یا حذف می کنند و آلترناتیو مطلوب خود را به عنوان خواست طبیعی مردم عرضه می کنند.

اما مهندسی افکار به معنای قدرت مطلق رسانه، به خصوص در عصر اینترنت، نیست. تبلیغات وقتی اثر می گذارد که به منافع، ترس ها، تعصبات یا امیدهای موجود متصل شود. سلطنت طلبی فقط محصول یک شبکه تلویزیونی نیست؛ بر ناسیونالیسم، ضدکمونیسم و منافع بخش هایی از بورژوازی تکیه دارد. اسلام سیاسی نیز فقط محصول منبر نیست؛ شبکه اقتصادی، قدرت دولتی، مناسبات مردسالار و کل جنبش اسلامی پشت آن قرار دارند.

در مقابل، جنبش آزادی زن ساخته یک هشتک نیست؛ ریشه در تضاد واقعی زنان و جامعه با آپارتاید جنسیتی دارد. جنبش کارگری نیز اختراع تبلیغات کمونیستی نیست؛ زمینه مادی آن در تقابل کار و سرمایه قرار دارد، هرچند افق و رهبری سیاسی آن موضوع یک جدال واقعی اجتماعی است.

ترانه "توهم توطئه"؛ میان موعظه داریوش و

قیمومت سلطنت طلبان

نه مردم مجرم اند، نه مقدس ...

انسان‌ها تحت تاثیر تبلیغات اند، اما در مبارزه نیز تغییر می‌کنند. اعتصاب فقط تولید را متوقف نمی‌کند؛ به کارگر نشان می‌دهد جامعه بدون او نمی‌چرخد. نافرمانی زن فقط روسری را به دور نمی‌اندازد؛ هیبت قوانین مذهبی را می‌شکند. شورا فقط یک تشکل نیست؛ تمرین اداره جامعه به دست انسان‌هایی است که همیشه از تصمیم‌گیری کنار گذاشته شده‌اند. این همان چیزی است که هم مهندسان افکار عمومی و هم موعظه گران فرهنگی از دیدنش ناتوان‌اند: مردم در صفوف جنبش‌های اجتماعی فقط مصرف‌کنندگان ایدئولوژی نیستند؛ در مبارزه، آگاهی و فرهنگ تازه تولید می‌کنند.

آینه‌ای که مناسبات قدرت را نشان نمی‌دهد

داریوش در پاسخ به منتقدان گفته است نقد جامعه به معنای سرزنش آن نیست و تغییر حکومت بدون تغییر الگوهای رفتاری می‌تواند به بازتولید استبداد منجر شود. در این هشدار حقیقی هست. رهبرپرستی، حذف منتقد و منطق "یا با من یا علیه من" فقط در جمهوری اسلامی وجود ندارد. اما از این حقیقت نمی‌توان به این نتیجه رسید که ابتدا باید تمامی آحاد جامعه تغییر کنند، فرهنگ و رفتارشان اصلاح شود و آنگاه، در انتهای این "پالایش عمومی"، قدرت سیاسی نیز گویا خود به خود تغییر خواهد کرد. این وارونه کردن رابطه سیاست و جامعه است.

انسان‌ها بیرون از مناسبات اجتماعی و مستقل از شرایط زندگی‌شان ساخته نمی‌شوند. الگوهای رفتاری نیز در خلأ به وجود نمی‌آیند. ده‌ها سال حکومت استبدادی، مذهب، مردسالاری، ناسیونالیسم، مدرسه، رسانه، فقر، رقابت، سرکوب تشکل و حذف دخالت مستقیم مردم در سیاست، فقط بر فراز جامعه حکومت نمی‌کنند؛ در خود جامعه نیز مناسبات، عادات و الگوهای رفتاری معینی را بازتولید می‌کنند.

برای ایجاد تغییرات کیفی در جامعه، مسئله دقیقاً بر سر تغییر همین شرایط است. و این بدون دست بردن به قدرت سیاسی ممکن نیست. باید قدرت را از طبقه حاکم گرفت تا بتوان مکانیسم‌هایی را که هر روز نابرابری، فرمانبری، مردسالاری، مذهب و بی‌اختیاری انسان را بازتولید می‌کنند، درهم شکست و شرایط اجتماعی دیگری برای پرورش انسان‌های دیگری به وجود آورد. آزادی را نمی‌توان تا روزی به تعویق انداخت که همه مردم پیشاپیش آزادیخواه شده باشند. برابری زن و مرد منتظر نمی‌ماند تا آخرین مرد جامعه از مردسالاری دست بشوید. جامعه سکولار پس از آن ساخته نمی‌شود که تک‌تک انسان‌ها پیشاپیش از مذهب فاصله گرفته باشند. برعکس، باید قوانین، نهادها و مناسباتی را که تبعیض، مذهب، فرمانبری و نابرابری را بازتولید می‌کنند تغییر داد تا خود انسان‌ها نیز در شرایط تازه و در جریان

دخالت آگاهانه در سرنوشت خویش تغییر کنند. و این امر مستلزم تصرف قدرت سیاسی توسط نیرویی است که خواهان چنین تغییری است.

این به معنای بی‌اهمیت دانستن فرهنگ و رفتار نیست؛ درست برعکس، به معنای جدی گرفتن ریشه‌های اجتماعی و سیاسی آنهاست. انقلاب صرفاً تعویض چند حاکم نیست. تغییر قدرت سیاسی باید راه را برای دگرگونی مناسبات اجتماعی و برای دخالت مستقیم و سازمان یافته انسان‌ها در اداره جامعه باز کند. انسان‌ها جامعه را تغییر می‌دهند و در جریان تغییر جامعه، خود نیز تغییر می‌کنند.

مشکل ترانه دقیقاً اینجاست که منشا اجتماعی و سیاسی الگوهای را که نقد می‌کند نشان نمی‌دهد. محصول ده‌ها سال حکومت، شکست، تبلیغات، سرکوب و کشمکش جنبش‌ها را به "عادت مردم" تبدیل می‌کند. به جای نقد مناسباتی که این رفتارها را هر روز بازتولید می‌کنند، خود رفتار به نقطه عزیمت تحلیل بدل می‌شود.

از این رو چنین نقدی، با همه ظاهر "جسورانه‌اش"، به بی‌خطرترین شکل انتقاد نزدیک می‌شود. نیروی حاکم مشخصی را متهم نمی‌کند، منفعت طبقاتی معینی را نشان نمی‌دهد و جنبش ارتجاعی مشخصی را به مبارزه نمی‌طلبد. همه را در "ما" حل می‌کند و از همین رو هیچ‌کس را دقیقاً مسئول نمی‌شناسد. آینه‌ای که زندانبان و زندانی را در یک چهره نشان دهد، آینه نیست؛ شیشه‌ای کدر برای پنهان کردن مناسبات قدرت حاکم و مقصر اصلی است.

تاریخ فاتحان و نوحه شکست خوردگان

منصور حکمت ما را به شباهت عمیق دو روایت ظاهراً متناقض در این چهارچوب توجه می‌دهد. آنچه به نام "انقلاب ۵۷" شناخته شد نمونه گویایی است. جمهوری اسلامی می‌گوید انقلاب ۵۷ اسلامی بود و حکومت موجود تحقق خواست مردم است. سلطنت طلبان می‌گویند انقلاب ۵۷ اسلامی بود و حکومت موجود مجازات حماقت مردم است.

یکی همان واقعه را تقدیس می‌کند و دیگری نفرین؛ اما هر دو انقلاب را به جمهوری اسلامی تحویل می‌دهند. هر دو اعتصاب کارگران، شوراها، مبارزه زنان، حضور سوسیالیسم کارگری و خواست آزادی و رفاه را از صحنه پاک می‌کنند. در تاریخ اول، خمینی قهرمان است؛ در تاریخ دوم، شاه قربانی. مردم در هر دو، سیاهی‌لشکرند.

ترانه "توهم توطئه"، دانسته یا نادانسته، به تاریخ ندامت نزدیک می‌شود. به جای اینکه بپرسد تحول انقلابی چگونه شکست خورد، از مردم می‌خواهد به خطاهای تکراری خود اعتراف کنند. شکست یک جنبش را به نقص شخصیت جمعی تبدیل می‌کند و حاصل کار، ناخواسته همان داوری محبوب سلطنت طلبان است، فقط با زبانی آراسته‌تر: مردم لیاقت آزادی نداشتند؛ تقصیر خودشان بود. این نه انتقادی از خود، بلکه تاریخ زدایی است.

وکیل مدافعان دروغین مردم

اما منتقدان سلطنت طلب ترانه نیز حق ندارند جامعه

ترانه 'توهم توطئه'؛ میان موعظه داریوش و

قیمومت سلطنت طلبان

نه مردم مجرم اند، نه مقدس ...

مدافع مردم ببوشند. همان‌هایی که امروز از "توهین به مردم" خشمگین شده‌اند، سال‌هاست میلیون‌ها نفر را "پنجاه و هفتی"، "چپول"، "تجزیه طلب"، "عامل رژیم" و "خائن" می‌نامند. دفاع آنان از مردم تا جایی ادامه دارد که مردم از انقلاب خود توبه کنند و به نیروی سیاسی پروژه سلطنت بدل شوند. مردم برای آنان تا زمانی محترمند که پشت وارث سلطنت صف بکشند.

این مضمون برای محور مقاومتی‌ها نیز کاملاً قابل استفاده است، زیرا ضمیر مبهم "ما" می‌تواند مسئولیت جمهوری اسلامی را در یک تقصیر عمومی حل کند. آنان مشتاق "خودانتقادی مردم" اند، به شرط آنکه این نقد هرگز به حکومت و جنبش اسلامی نرسد. هر دو اردو مردم را وسیله می‌خواهند: سلطنت طلب به عنوان سپاه شاه، محور مقاومتی به عنوان گوشت دم توپ حکومت.

داریوش حق دارد سخن بگوید؛ جامعه هم حق دارد پاسخ دهد

در حاشیه این جدال، یک وارونگی دیگر نیز رخ داده است. برخی مدافعان داریوش، هر نقد جدی به ترانه را حمله به یک هنرمند بزرگ، بی‌احترامی به سابقه او یا نشانه هراس منتقد از دیدن خود در آینه معرفی می‌کنند. گویی خواننده حق دارد یک جامعه نود میلیونی را به مسئولیت‌گریزی، دشمن‌سازی و تکرار خطا متهم کند، اما جامعه حق ندارد بپرسد این داوری بر چه تحلیلی از قدرت، طبقه و تاریخ استوار است؟

چرا داریوش نباید مانند هر شهروند دیگری درباره جامعه نثر بنویسد، تحلیل ارائه کند، استدلال کند و پاسخ بگیرد؟ البته که باید. اما این دقیقاً به این معناست که گفته او نیز باید مانند نظر هر فرد دیگری بررسی شود. شهرت موسیقایی نمی‌تواند جای استدلال سیاسی را بگیرد. صدای گریه، تنظیم موسیقی و حافظه عاطفی چند نسل، یک حکم تاریخی نادرست را به حقیقت تبدیل نمی‌کنند. وقتی ترانه درباره عشق، فقدان یا تنهایی است، می‌توان بیش از هر چیز درباره احساس و زیبایی‌شناسی آن سخن گفت. اما وقتی درباره علل شکست تاریخی، رفتار یک جامعه و مسئولیت مردم حکم صادر می‌کند، دیگر فقط یک قطعه موسیقی نیست؛ یک مداخله سیاسی و اجتماعی عمیق است. موسیقی رسانه این مداخله است، نه سپر آن در برابر نقد.

هنرمند هنگامی که وارد میدان جدل اجتماعی و سیاست می‌شود، نه امتیازی کمتر از نثر دارد و نه مسئولیتی کمتر. حق دارد اعتراض کند، متهم کند و داوری کند؛ جامعه نیز حق دارد پاسخ دهد و تناقض‌هایش

را نشان دهد. آزادی بیان اگر فقط برای هنرمند مشهور باشد و مخاطب موظف به تحسین و سکوت بماند، دیگر آزادی بیان نیست؛ منبر یک طرفه‌ای است که بلیت کنسرت جای مجوز خطابه را گرفته است.

انسان محترم است؛ عقیده‌اش مقدس نیست

منصور حکمت در نوشته خود در حاشیه مرگ شاملو، میان ارزش هنری، شخصیت فردی و موضع سیاسی یک هنرمند تمایز مهمی برقرار کرد. او توانایی ادبی شاملو را انکار نکرد، اما نپذیرفت که محبوبیت و شهرت شاعر، همه را موظف به سوگواری، بزرگداشت یا سکوت در برابر او کند. از این متد، حق دوست داشتن یک هنرمند باید همراه با حق دوست نداشتن، نقد کردن یا حتی سکوت در برابر او باشد. تبدیل هنرمند به مقدس، صرفاً بازسازی همان منطق مذهبی با قدیسی سکولار است. همین متد درباره داریوش و هر سلبریتی دیگری نیز صادق است.

مستقل از نظر شخصی، داریوش خواننده‌ای مشهور با جایگاهی معین در موسیقی ایران است. او آثار مورد توجه بسیاری اجرا کرده و مخالفتش با جمهوری اسلامی، جنگ و دخالت خارجی در دوران کنونی روشن است. نقد منصفانه نباید این کارنامه را انکار کند. اما این سابقه نمی‌تواند درستی ترانه تازه یا هر بحث او را پیشاپیش تضمین کند. انسان محترم است؛ عقیده مقدس نیست. اثر هنری ممکن است ماندگار باشد؛ حکم سیاسی آن همچنان می‌تواند نادرست باشد. صدای زیبا شایسته شنیدن است؛ اما استدلال ضعیف شایسته نقد.

داریوش در این ترانه صرفاً احساسش را بیان نکرده است. درباره مردم، مسئولیت تاریخی، توطئه‌اندیشی و علت تکرار شکست‌ها داوری کرده است. بنابراین می‌توان و باید پرسید: مفهوم "ما"ی او چیست؟ طبقات و جنبش‌های متخاصم در تحلیلش کجا هستند؟ نقش دولت و سرکوب چه می‌شود؟ چرا شکست یک تحول تاریخی به تکرار اشتباهات مردم تقلیل پیدا می‌کند؟ صدای گریه داریوش نمی‌تواند پاسخ این پرسش‌ها باشد.

نقد سیاسی یا ترور شخصیت؟

در عین حال، بخشی از حملات به داریوش هیچ نسبتی با نقد ندارد. کندوکاو در زندگی خصوصی، اعتیاد گذشته، سن، روابط شخصی یا توهین به او، پاسخی به مضمون ترانه نیست. این حملات نه فقط فرومایه‌اند، بلکه به یاری مدافعان اثر می‌آیند تا هر نقد جدی را با دشنام‌های شخصی در یک ردیف قرار دهند.

باید مرز را روشن کرد. نشان دادن اینکه ترانه جامعه را بی‌شکل و یکدست تصویر می‌کند، نقد سیاسی است. بررسی غیبت طبقه و قدرت در آن، نقد نظری است. سنجش زبان و ساختمان اثر، نقد هنری است. اما استفاده از اعتیاد سابق داریوش برای بی‌اعتبار کردن نظر امروز او، ترور شخصیت است؛ کور و ضدانسانی است.

همان‌طور که جایگاه هنری داریوش دلیل درستی نظرش نیست، خطاهای زندگی شخصی او نیز دلیل نادرستی آن نیست. هر نظر را

است: کدام طبقه، کدام جنبش و کدام افق سیاسی می‌تواند به نیروی رهبری‌کننده جامعه تبدیل شود؟

تحول انقلابی ۵۷ گناه مردم نبود. خیزشی برحق علیه سلطنت بود که جنبش‌های سیاسی متخاصم در آن برای تعیین آینده جامعه می‌جنگیدند. اسلام سیاسی توانست رهبری آن را تصاحب کند و سپس خود انقلاب و نیروهای آزادیخواه آن را به خون بکشد. جمهوری اسلامی فرزند آن انقلاب نیست؛ قاتل آن است. این است تاریخ شکست نخوردگان: نه تاریخ فاتحان اسلامی، نه ندامت نامه سلطنت طلبان و نه افسانه دست‌های لایزال پشت پرده؛ تاریخ انسان‌هایی که هنوز تغییر می‌خواهند و برای تحقق آن سازمان می‌یابند.

داریوش حق دارد جامعه را در برابر آینده بنشانند. جامعه نیز حق دارد آن آینده را واریسی کند و بپرسد چه کسی آن را ساخته، چه چیزهایی را از قاب بیرون گذاشته و چرا در آن فقط صورت مردم دیده می‌شود، نه دولت، سرمایه، مذهب، رسانه، ارتش، زندان و نبرد جنبش‌های اجتماعی. هنرمند حق دارد سخن بگوید؛ جامعه هم حق دارد پاسخ دهد.

برای دیدن حقیقت، گاه باید آینده را شکست؛ نه از سر دشمنی با نقد، بلکه برای دیدن دستگاهی که تصویر را ساخته است.

۲۶ اوت ۲۰۲۶

ترانه 'توهم توطئه'؛ میان موعظه داریوش و

قیمومت سلطنت طلبان

نه مردم مجرم‌اند، نه مقدس ...

باید با محتوای خودش سنجید. کمونیسم کارگری به جای حمله به زندگی فردی اشخاص، مواضع، افق سیاسی و محتوای سخن آنان را بررسی و نقد می‌کند. تندی نقد از دقت آن می‌آید، نه از حجم توهین.

موضع مستقل کمونیسم کارگری

کمونیسم کارگری نه به مردم درس اخلاق می‌دهد و نه در برابر نام مردم زانو می‌زند. مردم را انسان‌هایی واقعی در جامعه‌ای طبقاتی می‌بیند: زیر فشار ایدئولوژی و سرکوب، اما دارای توان تشکل، آگاهی و تغییر جهان.

از این زاویه:

- مردم مسئول جنایات حکومت نیستند، اما جنبش‌ها و انتخاب‌های سیاسی بی‌مسئولیت نیستند.
 - دخالت و توطئه واقعی قدرت‌ها وجود دارد، اما تاریخ فقط در اتاق‌های مخفی ساخته نمی‌شود.
 - افکار عمومی مهندسی می‌شود، اما مردم عروسک رسانه‌ها نیستند.
 - فرهنگ ارتجاعی وجود دارد، اما از طبقه، دولت و مناسبات قدرت مستقل نیست.
 - هیچ سنتی به دلیل بومی یا مذهبی بودن محترم و مصون از نقد نیست.
- تغییر حکومت ضروری است، اما تعویض یک دولت بورژوازی با دولت بورژوازی دیگر رهایی جامعه نیست.

تاریخ شکست نخوردگان

اما مسئله امروز ایران اعتراف یک "ملت" به گناهایش نیست. مسئله جنگ بر سر آینده است. رژیم اسلامی و کل اسلام سیاسی برای بقا می‌جنگند. سلطنت‌طلبی می‌کوشد ناسیونالیسم، رهبرپرستی و اتکا به قدرت خارجی را افق جامعه کند. محور مقاومتی‌ها سرکوب و فقر را به نام استقلال می‌فروشند. دولت‌های خارجی نیز می‌خواهند نتیجه تحولات را با منافع ژئوپولیتیک خود هماهنگ سازند. در برابر همه آنها، جنبش سوسیالیستی کارگری، جنبش آزادی زن، مبارزه علیه اعدام و آزادیخواهی امکان آینده‌ای متفاوت را نمایندگی و پرچمش را حمل می‌کنند.

پرسش اصلی این نیست که "ما ایرانیان چرا اشتباهاتمان را تکرار می‌کنیم؟" این پرسش از همان ابتدا ملت را جای طبقه، فرهنگ را جای سیاست و موعظه را جای مبارزه می‌نشانند. پرسش واقعی این



برابری بیقید و شرط زن و مرد در تمام شئون اجتماعی!



وریا روشنفکر

قصد؛ پایان یک راه

برای جنگ زمینی علیه داعش به قصد نیاز داشت و قصد از حمایت آن برای تثبیت موقعیت خود استفاده می‌کرد. با تغییر موازنه منطقه‌ای، این رابطه دیگر تضمین‌کننده حفظ ساختار مستقل قصد نبود؛ در مقابل، حکومت جدید سوریه از حمایت سیاسی آمریکا برای تثبیت ساختار مرکزی برخوردار شد.

توافق میان قصد (نیروهای دموکراتیک سوریه) و حکومت سوریه در شرایطی شکل گرفت که موازنه قدرت به زیان قصد تغییر کرده و توان آن برای حفظ ساختار نظامی مستقل کاهش یافته بود. شکست همیشه با فروپاشی کامل نظامی و پیروزی با تصرف شهرها سنجیده نمی‌شود؛ گاهی یک نیروی سیاسی- نظامی زمانی شکست می‌خورد که دیگر نتواند شرایط سیاسی را تعیین کند و برای حفظ بخشی از دستاوردهایش، وارد نظامی شود که پیش‌تر در برابر آن ایستاده بود.

مظلوم عبدی در ۲۵ اوت اعلام کرد که مأموریت قصد به‌عنوان نیروی مستقل پایان یافته و نیروهای آن در ساختار ارتش و نهادهای دولتی سوریه ادغام شده‌اند. سه روز بعد، احمد الشرع او را به‌عنوان مشاور ریاست‌جمهوری منصوب کرد. بدین ترتیب، فرمانده سابق یک نیروی مسلح مستقل اکنون در ساختار قدرت سیاسی مستقر در سوریه فعالیت می‌کند.

قصد در آغاز مذاکرات خواهان انحلال نیروهایش نبود، بلکه می‌خواست آن‌ها به‌صورت بلوکی منسجم در وزارت دفاع باقی بمانند و بخشی از موقعیت نظامی و سیاسی خود را حفظ کنند. این پیشنهاد پذیرفته نشد و ائتلاف بر سر آن مذاکرات را طولانی کرد. اما در ژانویه ۲۰۲۶، عملیات گسترده نیروهای حکومت سوریه در شمال و شرق کشور، بخش قابل‌توجهی از مناطق تحت کنترل قصد را از آن گرفت و شرایط مذاکره را تغییر داد.

قصد دیگر نیروی سال‌های اوج خود نبود؛ نمی‌توانست مانند گذشته بر حمایت مستقیم نظامی آمریکا تکیه کند و در ائتلاف کردی-عربی خود نیز با تغییر موضع برخی نیروهای عرب و قبایل محلی روبه‌رو شده بود. در نتیجه، انسجام و قدرت چانه‌زنی‌اش کاهش یافت. ادامه جنگ می‌توانست به از دست رفتن کامل مناطق کردنشین و فروپاشی ساختار قصد منجر شود؛ بنابراین توافق را نمی‌توان صرفاً انتخابی آزاد دانست، زیرا هزینه ادامه جنگ از هزینه عقب‌نشینی بیشتر شده بود. در عین حال این سیاست نتیجه غایی سیاست نیروهای طرفدار پ ک ک است.

با این حال، تصمیم قصد فقط نتیجه شکست نظامی نبود. این نیرو هنوز سازمان نظامی، حضور اجتماعی، نقش تاریخی در جنگ علیه داعش و رابطه سیاسی با آمریکا و برخی قدرت‌های غربی را در اختیار داشت و توانست برای حفظ بخشی از دستاوردهای سیاسی و اجتماعی خود مذاکره کند. رابطه قصد و آمریکا نیز بر پایه منافع متقابل بود: آمریکا

حکومت ترکیه از انحلال قصد استقبال کرده و آن را در چارچوب سیاست امنیتی خود در قبال پ ک ک و قصد، گامی در جهت «وحدت سوریه» دانسته است. اما منافع حکومت ترکیه با منافع کارگران منتسب به ترک یا کرد یکی نیست؛ همان‌طور که سیاست حکومت سوریه را نمی‌توان منافع مشترک همه شهروندان عرب زیان و کرد زیان سوریه دانست. حکومت را نباید با جامعه یکی گرفت؛ سوریه جامعه‌ای متشکل از میلیون‌ها انسان است، نه مترادف با حکومت آن. همین تفکیک درباره حکومت‌های ترکیه و آمریکا نیز ضروری است.

در گزارش‌های مربوط به توافق، «به‌رسمیت شناختن حقوق کردها، مشارکت آنان در ساختار سیاسی جدید و آموزش زبان کردی» مطرح شده است. اما باید مرزی روشن ترسیم کرد: آموزش زبان مادری یک حق است؛ داشتن ارتش مستقل به‌خودی‌خود حق ملی یا دموکراتیک نیست. از سوی دیگر، ادغام یک نیروی نظامی در ارتش حکومت مرکزی نیز به معنای حل «مسئله کردها» نیست. این مسئله زمانی حل می‌شود که مردم کرد زبان از حقوق برابر سیاسی و اجتماعی برخوردار باشند، زبان و فرهنگشان به رسمیت شناخته شود، تبعیض پایان یابد و بتوانند بدون سرکوب درباره آینده خود تصمیم بگیرند.

انتصاب مظلوم عبدی می‌تواند انتقال مسئله کرد از عرصه نظامی به عرصه سیاسی باشد، اما هم‌زمان نشان می‌دهد که رهبری قصد از مرکز قدرتی مستقل به بخشی از ساختار قدرت مرکزی منتقل شده است. برای حکومت سوریه، توافق پیروزی مهمی است: نیروی سازمان‌یافته که سال‌ها خارج از کنترل مستقیم آن فعالیت می‌کرد، وارد ساختار دولتی شده و کنترل منابع، مرزها و مناطق استراتژیک شمال و شرق نیز در چارچوب دولت مرکزی قرار می‌گیرد.

معیار واقعی توافق باید زندگی مردم باشد: آیا کارگر کرد و عرب زبان امنیت و دستمزد بهتری خواهند داشت؟ آیا زنان از حقوق کامل برخوردار می‌شوند؟ آیا آوارگان به خانه‌هایشان بازمی‌گردند و آزادی تشکل و اعتراض تضمین می‌شود؟ حقوق شهروندان کرد زبان باید از

قسد؛

پایان یک راه ...

نخورد، اما قدرت تعیین شرایط سیاسی را از دست داد. رهبری آن توانست بخشی از نیروها، برخی تضمین‌های سیاسی و حضور خود در ساختار جدید را حفظ کند؛ در مقابل، استقلال نظامی و بخش مهمی از قلمرو سابقش را از دست داد. این معامله نه پیروزی مطلق است و نه شکست مطلق.

مردم در کردستان سوریه نباید برای داشتن حقوق اولیه میان ارتش مستقل و ارتش مرکزی یکی را انتخاب کنند. آنان حق دارند زبان و فرهنگ خود را حفظ کنند، زبان مادری بیاموزند، آزادانه سازمان یابند و از تبعیض رها باشند؛ مردم عرب زبان نیز همین حقوق را دارند. اما هیچ‌کدام نباید ابزار پروژه‌های ناسیونالیستی شوند.

ارزش واقعی توافقی نه با جایگاه جدید مظلوم عbedی و نه با قدرت حکومت مرکزی، بلکه با تغییر زندگی مردم سنجیده خواهد شد. اگر پایان قسد به پایان جنگ، تضمین حقوق برابر، آزادی سازمان‌یابی و کاهش فشار نظامی و امنیتی بینجامد، می‌توان از تغییری مثبت سخن گفت. اما اگر فقط شکل قدرت عوض شود و مردم همچنان تماشاگر تصمیم‌های رهبران نظامی، دولت‌ها و قدرت‌های خارجی باشند، چیزی بنیادی تغییر نکرده است.

پاسخ کمونیسم کارگری روشن است: نه دولت‌ها، نه فرماندهان، نه قدرت‌های خارجی و نه رهبران ملی‌گرا نباید مالک سرنوشت مردم باشند. پایان قسد می‌تواند پایان یک شکل از جنگ باشد؛ اما آزادی زمانی آغاز می‌شود که انسان‌ها از قید دولت‌ها، ارتش‌ها، ناسیونالیسم و استثمار رها شوند و خودشان درباره آینده‌شان تصمیم بگیرند.

آنچه باید منحل شود فقط یک نیروی نظامی نیست؛ سیاستی است که مردم را به سرباز پروژه‌های دیگران تبدیل می‌کند.

۲۸ اوت ۲۰۲۶

سطح توافق میان رهبران فراتر رود و به حقوق واقعی و قابل‌دفاع مردم تبدیل شود. انحلال قسد نباید بهانه بازگشت تبعیض‌های گذشته باشد و ادغام نیروهای سابق آن باید با تضمین حقوق شهروندی آنان، امنیت مردم مناطق تحت اداره قسد و تعیین تکلیف وضعیت نیروهای زن همراه شود. اجرای توافق و آینده نهادهای اداری همچنان روشن نیست و واکنش مردم کرد زبان سوریه از امید تا نگرانی در نوسان است.

از منظر واقع‌گرایی سیاسی، تصمیم رهبری قسد قابل‌فهم است؛ اما از منظر سیاست کارگری باید پرسید مردم کرد تا چه اندازه در آن نقش داشته‌اند. هیچ فرماندهی صرفاً به دلیل سال‌ها مبارزه نظامی، نماینده خودکار تمام مردم نیست. دفاع نظامی از یک جامعه با حق تصمیم‌گیری به جای آن جامعه تفاوت دارد. همین نقد درباره حکومت مرکزی نیز صادق است: در اختیار داشتن ارتش و نهادهای رسمی به معنای رضایت همه مردم نیست.

از همین زاویه، باید هم‌زمان ناسیونالیسم کرد و عرب را نقد کرد. ناسیونالیسم کرد منافع فرمانده، سرمایه‌دار و کارگر کرد را زیر عنوان «ملت» یکسان نشان می‌دهد، درحالی‌که کارگر کرد هم از تبعیض ملی و هم از استثمار اقتصادی آسیب می‌بیند. ناسیونالیسم عرب نیز می‌تواند طبقات اجتماعی را پشت شعارهایی مانند «وحدت ملی و تمامیت ارضی» پنهان کند. مسئله کرد بخشی از مسئله آزادی و برابری در سراسر جامعه سوریه است، نه صرفاً نزاعی میان کردها و حکومت مرکزی.

دقیق‌ترین تعبیر این است که قسد در میدان جنگ شکست کامل

منصور حکمت را بخوانید و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>



به حزب

کمونیست

کارگری ایران -

حکمتیست کمک

مالی کنید!

قطع جنگ بیدرنگ! سرنگون باد جمهوری اسلامی!

اعلامیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست به مناسبت سالگرد کشتار هزاران زندانی سیاسی

رویای پوچ رژیم جنایت، استثمار و غارت برای بازگشت به آرامش گورستانی دهه شصت

در جریان این فاجعه هولناک، در فاصله چند هفته، هزاران زندانی سیاسی حلقه آویز شدند و در گورهای جمعی در خاوران تهران و خاوران های سراسر کشور به خاک سپرده شدند بی آن که حتی آدرس محل دفن و چرایی این کشتار عظیم را به خانواده ها اطلاع دهند. این مادران داغیده بودند که با دستان لرزان و چشمان گریان خود، خاوران را کشف کردند و علیرغم همه سرکوب ها با گلباران این مکان و گلزارهای سراسر ایران، شعله های جنبش دادخواهی را روشن نگه داشتند و جنبشی غرورانگیز برای دادخواهی و عدالت برپا کردند که هنوز ادامه دارد و سر باز ایستادن ندارد. جنبشی که خانواده های هزاران جان باخته خیزش های دیماه ۹۶، آبان ۹۸، خیزش زن زندگی آزادی در ۱۴۰۱ و بالاخره خیزش دیماه ۱۴۰۴ نیز به آن افزوده شده اند.

این رژیم حتی در دوره جنگی شش ماهه اخیر نیز، "دشمن داخلی" را از یاد نبرده و روزی نیست که یک یا چند زندانی سیاسی را به چوبه دار نسپارد. بنا بر گزارشات نهادهای حقوق بشری، بیش از پنجاه زندانی سیاسی، عقیدتی و "امنیتی" در دوره جنگ اخیر اعدام شده اند و بیش از شصت نفر در نوبت اعدام هستند. این جنایات به اضافه تلاش اخیر مجلس برای تشدید اختناق و باز تعریف جاسوسی و ... بار دیگر نشان داد که این رژیم، کماکان اکثریت مردمان جویای آزادی، برابری و عدالت اجتماعی و نیز خواستار توقف جنگ و فلاکت، را خصم شماره یک خود میداند، از اینرو ته مانده همه امکانات خود را بسیج کرده که در صورت رشد شتابان جنبش کارگری، جنبش زنان و جنبش های اجتماعی دیگر و بروز ابر خیزش های انقلابی جدید، خود را از مهلکه سقوط رهایی بخشد. این رژیم همچون جنگ هشت ساله با عراق، جنگ ارتجاعی کنونی را موهبت و فرصتی میداند که پایه های به لرزه درآمده از خیزش های قبلی را بازسازی کند.

رژیم در رویای بازگشت "خدای دهه شصت" است، تصور باطلی که با واقعیت امروز جامعه خوانایی ندارد. نه بدین خاطر که ظرفیت سلاخی و کشتار ندارد، بلکه به این دلیل ساده که اکثریت کارگران و زحمتکشان ایران قرار نیست دست از مقاومت و مبارزه بردارند. همین حالا هر ماه شاهد دهها اعتصاب، تجمع و حرکت اعتراضی کارگران، بازنشستگان، پرستاران، معلمان، مال باخته گان و دیگر اقشار مردم هستیم. زنان نیز در یک نافرمانی میلیونی درخشان، عملاً حجاب اجباری رژیم را در میادین اکثر شهرها به سخره گرفته اند و قصد عقب نشینی ندارند.

در این میان امپریالیسم آمریکا، صهیونیسم اسرائیل و جریانات اولترا دست راستی و جنگ طلب نظیر سلطنت طلبان، به کمک ابر رسانه های چند صد میلیون دلاری وابسته، برای نارضایتی و خشم به حق

جنایت، توحش و تحجر در ذات حامیان "اسلام سیاسی" است. جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده و نیست. منادیان این رژیم حتی قبل از اینکه به قدرت برسند در توضیح المسائل ها و جزوات دینی خویش، حکم "کافر و مرتد و منافق" را صادر کرده بودند. اندک حزب الهی های درون زندان "آریامهری"، از همان زمان، چپ ها را "نجس" تلقی کرده و ظرفیت خود را برای تبدیل شدن به جلادان فردا به نمایش گذاشته بودند. آنها در جریان انقلاب ۵۷ در راستای اهداف ماکیاولیستی خویش، بیش از چهارصد انسان را در سینما رکس آبادان به جزغاله مبدل کردند. از اینرو بر ما فعالین چپ انقلابی از همان ابتدا روشن بود که رژیم ضد انقلابی برآمده از انقلاب نافرجام، شمشیر را از رو خواهد بست و از هر فرصتی برای تثبیت حاکمیت و حذف مخالفان بهره خواهد جست.

جمهوری اسلامی از اعدام جنایتکارانه سران نظامی و سیاسی رژیم پهلوی بر مبنای قوانین پوسیده مذهبی در "دادگاههای شرعی" چند دقیقه ای در پشت بام محل اقامت خمینی آغاز کردند، بدون آنکه متهمان از حق داشتن وکیل و دادگاه های علنی برخوردار باشند. سپس با صدور فرمان حجاب اجباری، یورش به حقوق اولیه زنان را کلید زدند و با حمله به کتابفروشی ها، دفاتر احزاب و سازمانها، لشکرکشی به ترکمن صحرا و کردستان و خوزستان و سرکوب شوراهای و تشکل های مستقل کارگری و تعطیل دانشگاهها، ماهیت ارتجاعی، استبدادی، سرمایه داری و فاشیستی خود را به اثبات رساندند.

با این همه، فراز تاریخی سی خرداد شصت نیاز بود، تا رژیم از فردای آن روز، سرکوب های سراسری و اعدامهای گسترده مخالفین را آغاز کند. در فاصله سالهای ۶۰ تا ۶۳ دهها هزار نوجوان، جوان و مبارز دستگیر و شکنجه شدند و هزاران تن از آنها به جوخه های تیرباران سپرده شدند. رژیم بعد از برقراری خفقان کامل و "آرامش گورستانی" مدتی از شدت اعدامها کاست، اما پس از ناکامی در جنگ ارتجاعی هشت ساله با عراق و نوشیدن جام زهر آتش بس توسط خمینی، تصمیم گرفت انتقام شکست خود را از زندانیان سیاسی بی دفاعی بگیرد که توسط بیدادگاههای رژیم محکوم به حبس و مشغول گذراندن دوران زندان خود بودند و حتی در آستانه آزاد شدن بودند. با فتوای خمینی هیئت های مرگ سه نفره در تهران و و سایر شهرهای ایران تشکیل شد تا کمونیست و مجاهد و دگراندیش را با طرح یک یا دو پرسش ساده به سوی چوبه های دار روانه کنند. بدین ترتیب فاجعه هولناک تابستان ۶۷ رقم خورد. هدف دیگر رژیم همانطور که خود اذعان داشت، نابودی سازمانهای سیاسی، نهادهای متشکل و افراد تاثیرگذار بر فضای سیاسی و جنبش های مترقی و طبقاتی بود.

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

آنان همچون وحوش اسلام سیاسی، با اصل سرکوب و کشتار و شکنجه مشکل ندارند، از اینکه چه کسی و حکومتی آن را به اجرا درآورد و کلید زندان و سپاهچال را داشته باشد، مسئله دارند.

اما ما این بار قرار نیست به عقب برگردیم و به عبارتی بهتر، تلاش داریم که برنگردیم. ما در کنار مردمان جویای رهایی، آزادی و برابری، نه تنها می خواهیم بساط اعدام و شکنجه و زندان سیاسی را برای همیشه جمع کنیم، بلکه با دفاع از آزادیهای بی قید و شرط اندیشه، بیان، تشکل و تجمع، به موازات استقرار عدالت اجتماعی و پایان دادن به نابرابریهای طبقاتی نهادینه شده در نظام سرمایه داری، جامعه ای عاری از هر نوع ستم و تبعیض بسازیم. طبعاً در این مسیر با موانع و دشواریهای عظیمی روبرو خواهیم بود، اما راهی جز غلبه بر آنها نداریم. نباید بگذاریم خون دهها هزار عزیز جانباخته به هدر رود.

در سالگرد آن کشتارهای عظیم، ما از همه فعالین شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست و نیز همه فعالین جنبش دادخواهی و آزادیخواهی می خواهیم که با برپایی مراسم یادمان و برگزاری تجمعات خیابانی و کارزارهای سراسری علیه اعدام و برای نجات جان زندانیان سیاسی، یاد و راه آن عزیزان را پاس دارند.

گرامی باد خاطره عزیز جانباختگان دهه شصت و همه جان فشاران شکنجه و اعدام ملغی باید گردد، زندانی سیاسی آزاد باید گردد
سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
شهریور ۱۴۰۵ - اوت ۲۰۲۶

رویای پوچ رژیم جنایت، استثمار و غارت برای بازگشت به آرامش گورستانی دهه شصت...

مردم ایران از رژیم بحران زا و بحران زی، حساب باز کرده اند. اکثریت کارگران و مردم ایران اما، علیرغم نفرت از رژیم اسلامی و میل به سرنگونی انقلابی آن، حاضر نشده اند با مطامع جنگی و ارتجاعی آمریکا و اسرائیل و اپوزیسیون دست راستی، همسویی کنند. از اینرو در کنار مبارزه با رژیم استبدادی و سرمایه داری جمهوری اسلامی، خواستار توقف کامل این جنگ ارتجاعی هستند که دارد جان، معیشت و سلامت شان را به یغماء می برد.

در این دوره حساس و نفس گیر اما، جای عزیزان جانباخته و جان فشان ما خالیست. جای هزاران کادر و کنشگر آزادیخواه و سوسیالیست که رهایی انسان رویایشان بود و برای آن، جان عزیزشان را فدا کردند. اما ما می گوئیم: نه جایتان خالی نیست، جای شما را هزاران مبارز جدید پر کرده اند و قصد توقف ندارند.

در این میان، سلطنت طلبان دو آتش، آشکارا برای قتل عام هزاران کمونیست و مخالف هورا می کشند، از دید آنها، مبارزین به خاک افتاده، قربانی یک دعوای "درون خانوادگی" شده اند: "دعوای پنجاه هفتی ها" که ایران را از "بهشت آریامهری" به "جهنم آخوندی" منتقل کرده اند. آنها از همین حالا با برافراشتن پرچم ساواک و راه اندازی رژه های فاشیستی و خط و نشان کشیدن برای مخالفین حکومت موروئی و بازگشت دیکتاتوری سلطنتی، خود را برای سلاخی فردا آماده می کنند.



افزایش ساعات پخش تلویزیون آلترناتیو شورایی

به اطلاع بینندگان "تلویزیون آلترناتیو شورایی" می‌رسانیم که برنامه‌های ما که اکنون دو روز در هفته پخش می‌شود، از ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ برابر با ۱ اوت ۲۰۲۶ به شش روز در هفته افزایش پیدا می‌کند.

برنامه‌ها از ساعت ۵ تا ۶ بعد از ظهر روزهای دوشنبه تا شنبه

پخش و در طول شبانه روز، دو بار روی فرکانس زیر تکرار می‌شود.

مشخصات تلویزیونی شبکه ماهواره‌ای

Alternative Shorai Satellite:

Yahsat Frequency: 12594 Polarization: Vertical/

Symbol Rate: 27500 FEC: 2/3



تلویزیون آلترناتیو شورایی

رسانه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

پخش مستقیم برنامه های تلویزیون آلترناتیو شورایی
<https://alternative-shorai.tv>

اطلاعیه

جنبش مجمع عمومی را گسترش دهیم!

**آدرسهای تماس با
حزب کمونیست کارگری - حکمتیست**

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.com

voryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته کردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

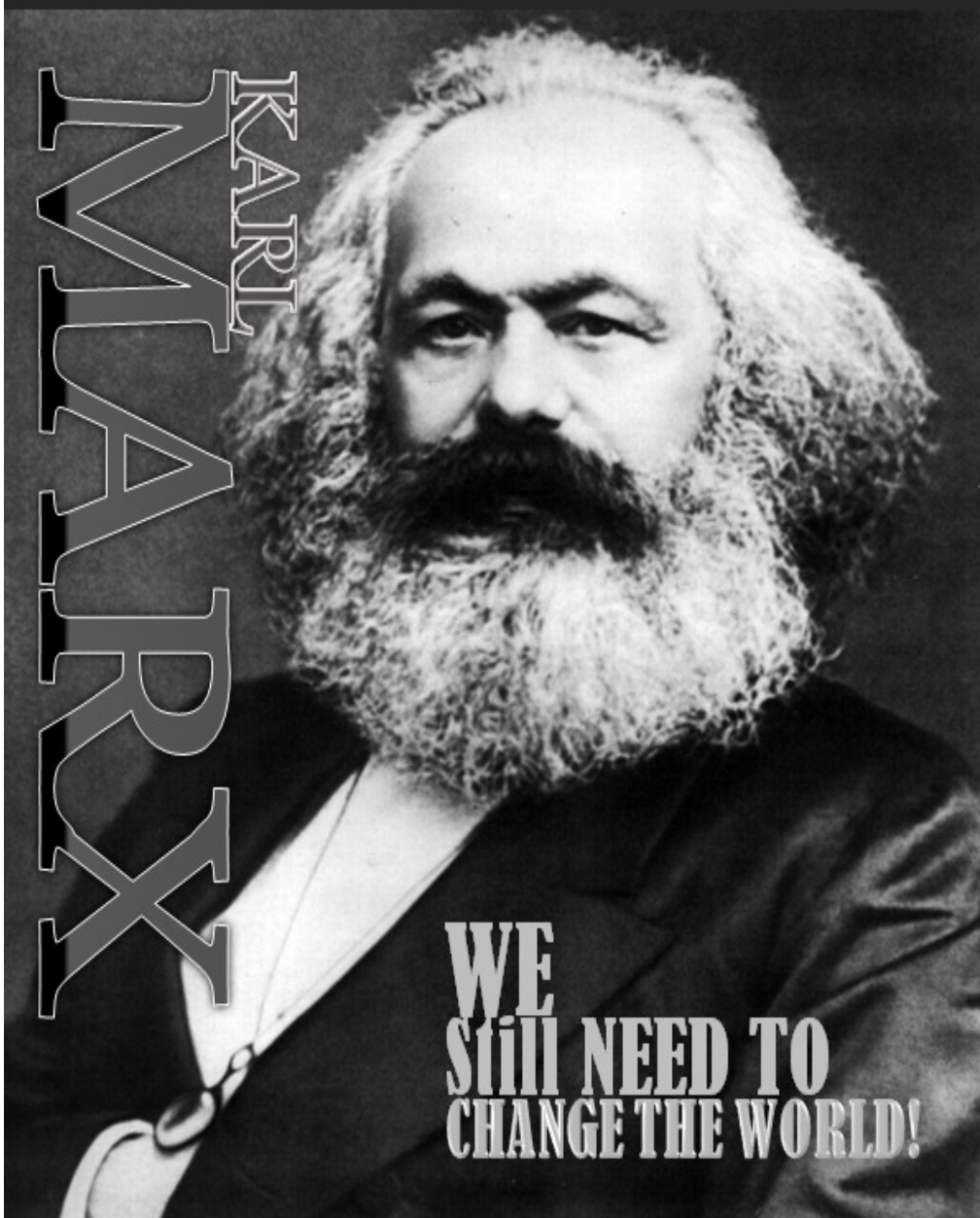
saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com

The philosopher have only interpreted the world in various ways; the point, however, is to change it!



نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر : سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

هفتگی کمونیست

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش

دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیرعسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه ها منتشر میشود.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

@hekmatist

Hekmatist.org

@hekmatist1917

@hekmatist pary

partowTV

@patowtv

Thepartow TV

@PartowTV

@PartowTV

حزب حکمتیست در صفحات
اجتماعی

زنده باد سوسیالیسم!